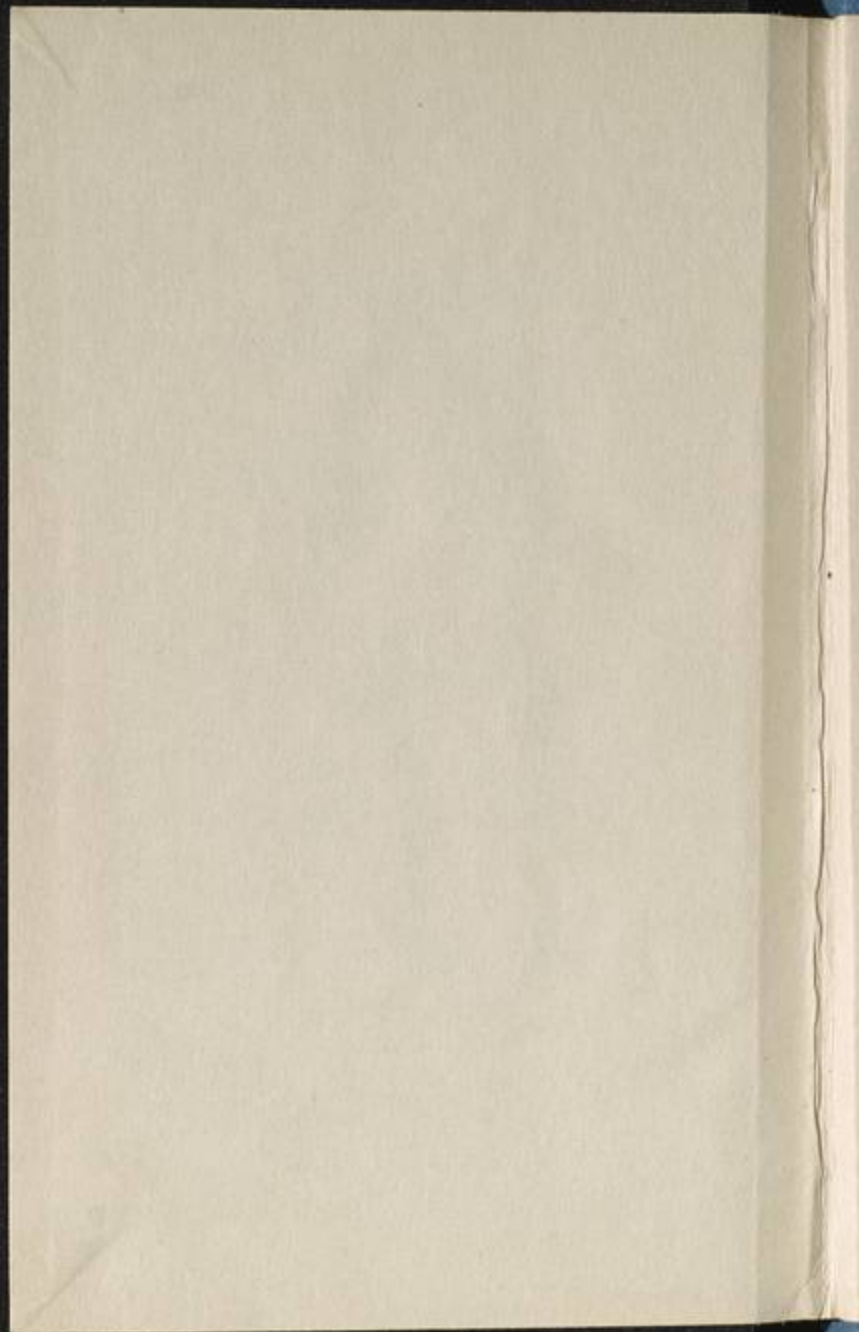


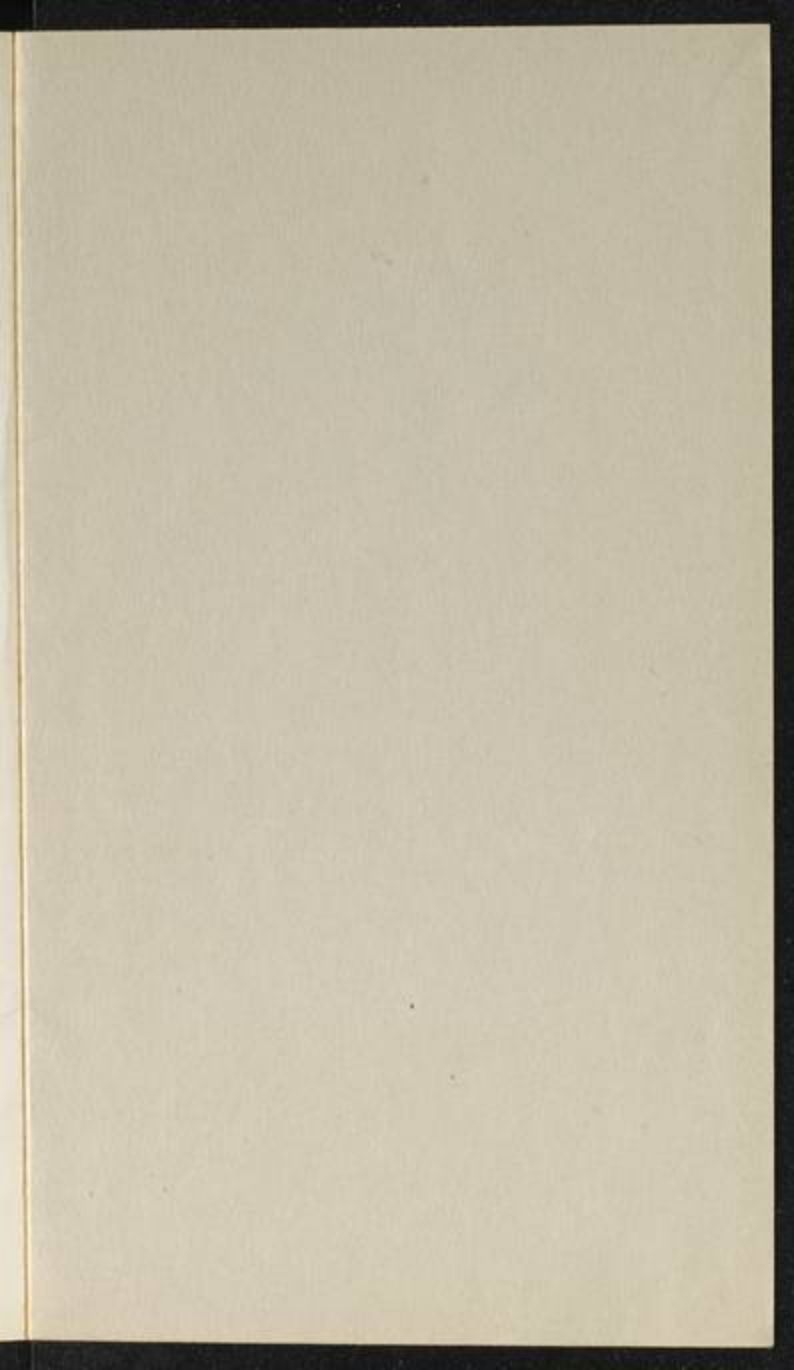
Columbia University  
in the City of New York

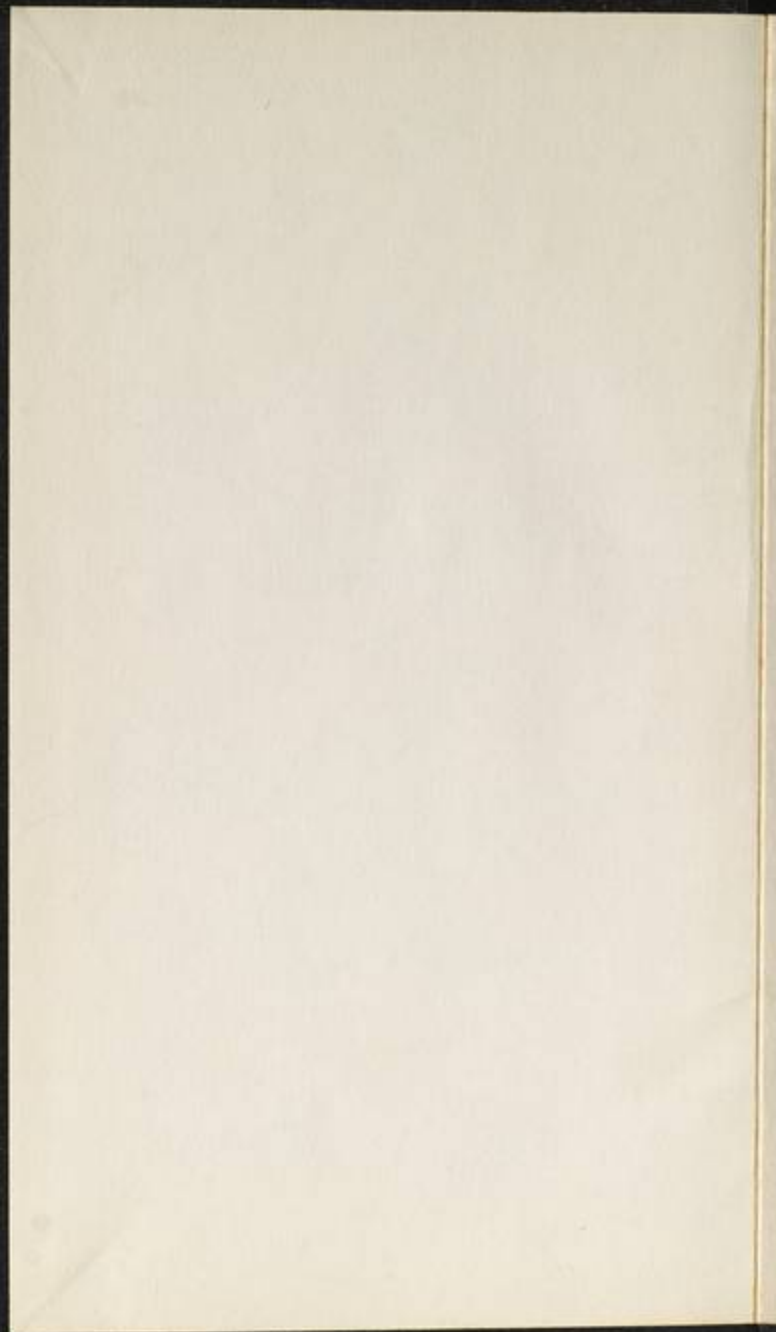
THE LIBRARIES

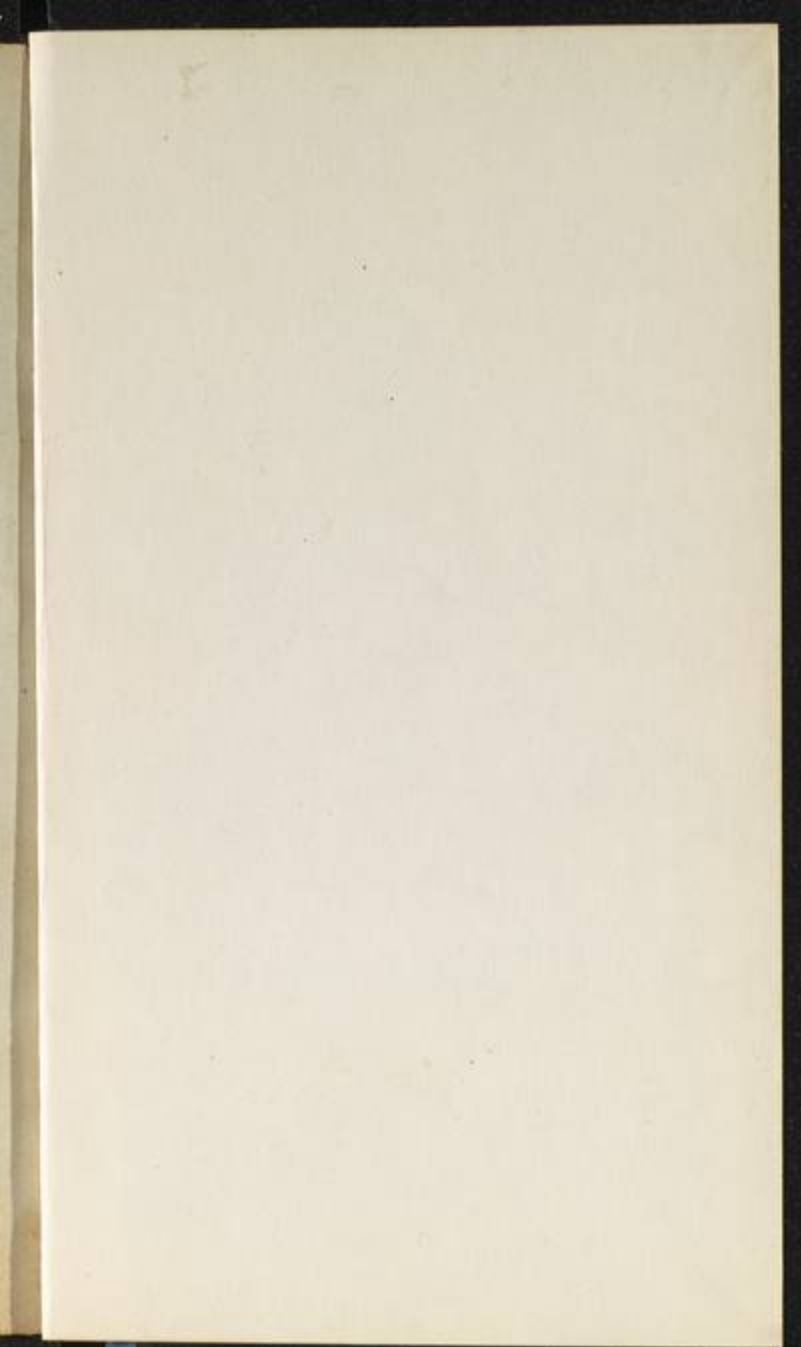


GIFT









6

5

Gift  
Rev. A. Jokannan  
Nov. 1913



(no. 36)

Tabrizi, Mahmud al., mirza

Tuḥfat al-Muhammadiyah

893.7K84

GT

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَأَعْلَمُ أَنَّكَ قَدْرٌ قَدِيرٌ  
لَتَكُنْ سَكَنًا لِمَنْ شَاءَ مِنْهَا هِيَ  
مِنْ مَنَاقِبِ السُّلْطَانِ الْخَاقَانِ  
مِنْ مَنَاقِبِ السُّلْطَانِ الْخَاقَانِ  
الْخَاقَانِ الْخَاقَانِ الْخَاقَانِ  
خَلِدًا مَلِكًا فَدُرٌّ فَدُرٌّ صَدْرًا  
قَاجَا لَلَّهِ وَسُلْطَانِ الْخَاقَانِ  
عَنْ لِحَاةِ خَاقَانِ أَنْتَ أَنْتَ  
الطَّاعَا عَلِيًّا صَوْرَةً  
الْأَقْلَامِ الْخَاقَانِ الْخَاقَانِ  
حَمْدٌ حَمْدٌ حَمْدٌ حَمْدٌ  
١٢٨٨



هذا كتاب تحفة المحمدية جميلة تصب  
اليد الخليل والفاضل النيد في  
حد عصره وقرن دهره  
جناز الامير ابي القاسم  
الملقب بساطن  
القرا في افضا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي نزل على عبده الكتاب وكرم وليه  
بمشاهدة الجمال وفضل الخطاب والصلوة والسلام  
على اشرفنا الانبياء وفضل الاصفياء محمد وآله  
المنجيين المشوقين لديوان يوم الحساب للتابعين  
الى الله والى طهر نور الرشيد والصواب بتمايز عجمه  
ووصيته وصوره واخيه ونفسه وخليقته على  
الذي هو نور الانوار وسبل الاطهار وغضد  
الاخيار الوالي الذي لا ينكره الا من ضل وكفر

وَلَا يَشْكُرُنِي رَفِيعُ رُبِّيهِ الْأَمْرُ فِي أَمَةٍ نَظَرَ الْقَسِيمُ  
الَّذِي بِيَدِكَ مَفَاتِيحُ الْجَنَّةِ وَسَفِيرُ ذَا بَعْدُ الْأَرْضِ النَّجْمِ  
تُنْقَلِبُ فِي الصُّورِ سِرِّ اللَّهِ فِي الْكَوْنَيْنِ وَبَابُ اللَّهِ فِي  
الْعَالَمَيْنِ وَوَجْهُ اللَّهِ بِالْأَمِينِ وَعَيْنُ اللَّهِ النَّاطِقَةُ  
فِي النَّشَاطَيْنِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَيَعُوبُ الَّذِينَ خَلِيفَةُ  
رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ  
وَعَلَى أَوْلَادِهِ بِحَسْبِ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ الَّذِينَ هُمْ  
الْأَنْوَارُ الْعُلُوقِيَّةُ الْمَشْرِقَةُ مِنْ الشَّمْسِ الْفَاطِمِيَّةِ فِي  
السَّمَاءِ الْمُحَمَّدِيَّةِ وَالْأَسْرَارُ الْأَلْهِيَّةِ الْمَوْدَعَةُ  
فِي الْهَيْئَاتِ الْبَشَرِيَّةِ وَالْأَعْضَانِ النَّبَوِيَّةِ فِي الدُّجَى  
الْأَخْدَتِيَّةِ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَبِحَيَاتِهِ أَجْمَعِينَ وَ  
لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعَادِهِمْ وَظُلَمَائِهِمْ وَغَاصِبِي حُفُوفِهِمْ  
وَمُنْكَرِي ضَمَائِلِهِمْ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ أَمَّا  
بِحَسْبِ جَوْنِ فَاتِحَةِ الْكُتُبِ فَرَهَا نِ فَضْلُ وَدَانِشُ  
مَنْتَقِبِ الْأَبْوَابِ نُبْيَانِ عَقْلِ وَبَيْشِ فَرْزَانَ خَرِّ

مهرزبان مجد و اجلال درخشان کوه دریا می مکنت  
و افضال طغران نویس منشور بزرگی و رصفت و در حیا  
نکار دیوار اقدار و شوکت صاحب عبیدیه حفته  
و سالک طریقه محققه که نام شریفیش در کما میچه  
دستور العمل اهل معرفت و ابقان فصل الخطاب است  
و قلب سلیمش در دقا تر خلود و ابود موحدین و خالصین  
فرز انتخاب یعنی سرکار عظمتکد شوکت اقدار مقرب  
الحاقان مؤتمن السلطان اقایمیرزا محمد مشکوفی آذر  
بایجان زاد الله مجددا و شرقا از این کیند خاکسار  
و ذره پیمقدار محمود بن محمد العلوی الفاطمی الحسنة  
الحسینی البتریزی خواهش فرمودند که نسخه کلام الله  
مجید و فرقان جمید که فی الحقیقت از هر جهت در میان  
سایر نسخ فراتر ممتاز و فرید بود تصحیح نمایم و بعضی  
از قواعد و ادب تراش و فواید فراید مجوید تلاوت  
بطور اجمال و اختصار در حواشی ان بنکارم لهذا

امتناناً لآمره العالی و اجیاً للآجر الجزیل من ربّی الجلیل  
سعی جمیل بقدر الوسع والطاقة مبکدول و مسؤل  
جناب ایشانرا معمول داشته بعد از تصحیح بلوغ  
قدی از ضوابط قرآنی و مجویدیه را تصحیح و تلویحاً  
در حواشی و بین السطور قرآن مزبور مسطور داشتی  
بملاحظه آنکه اغلباً آنها علی الرسم بطور رکعتی  
شده لازم بود که من باب التوضیح رساله محض  
تعیین رموزات و تصریح علایم و تلویحات و تبیین  
اسامی قراء و اختلافات تالیفات نماید تا بعد  
از ملاحظه آن قواعد مسطوره و رموز مزبوره  
معلوم و مفهوم گردد و ستمینها بالتحفة المحمّدية  
و رتبها علی مقدمه و ثمانیه ابواب و خاتمه اقامه  
**المقدمه** در بیان معجزه و فضیلت قرآن  
و کیفیت و اداب تلاوت و قرائت آنست که چه  
مستاح قلم نجسته رزم در سطح مساحت طول و عرض

جز زبان عجز در نیا بد لیکن بقدر قلیلی از ان اکفا  
نمایم در روایت معتبر از حضرت امام علی علیه السلام  
منقولست که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام  
پرسیدند که چه سبب دارد که هر چند قرآن را بیشتر  
میخوانند نازه نثر میشود و گه نثر نمیشود و بر بسبب  
خواندن مکرر نمیشود فرمود زیرا که خدا قرآن را  
مخصوص زمانی نفرستاده و از برای کرده معین  
مقرر نشاخته است بلکه برای همه خلفان فرستاده  
تا روز قیامت لهذا از اچنین کرد اینده که بتکرار  
تلاوت مکرر نکردد و طراوتش بپوشد در نژاید  
باشد تلاوت و شیرینی دریا بنده کی این کلام است  
که هر چند مکرر خوانده شود لذتش کم نمیشود و از  
استماعش ملالت نمیزد و بر کام جان شنوندگان  
مدام از شهد فایق تلاوتش حلاوت بر حلاوت  
میافزاید گفتیم اوصاف لب تکرار خواهم کرد گفت

لعل من فنداست ذکر او مکرر خوشتر است آورده اند  
که ولید بن مغیره که از صحابه عرب بود آمد بخدمت حضرت  
رسول خدا و گفت بخوان قرآن برای من پس آنحضرت این را  
تلاوت فرمود ندان الله یا امر بالعدل والایحسان و  
ابتداء ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر و البغی  
لعلکم یتدکرون با رد یکدیگر بخوان چون خواندند گفت  
بچند سوگند که حلاوت و حسن و ظرافت و لطافتی در او  
هست که وصف نتوان کرد و شاخهایش مپوه دهند است  
و ساقش بار آورنده چگونه چنبر نباشد و حال آنکه هیچ  
کتابی را از کتب الهی و هیچ صحیفه را از صحف پادشاهی این  
کمال و جمال و عزت و جلال نبوده عدو و بن دو قش در  
غایت حلاوت نظمش بدینهاست جز آنکه تقضی ظاهر  
است بلاغت معنیش زاهر و باهر لاجرم صحای حجاز و بلقا  
سخن پرداز در برابر این صحیفه واضحه الاعجاز سر بر خط  
انفیاد می نهادند و از دعوی به معنی خود بترقی کرد بصل

خبر لرب اجتمع الاثر والجرى على ان ياتوا بمثل هذا القرا  
لا ياتون بمثله اعترافى نمودند و اگر کسی از روی جهل  
و عنان قدم جرات جسا رپیش می‌ها دانوار خورشید قرآن  
از اقواف دار طلوع فرموده چراغ مدعای او را بشعشع  
فانوا بحديث قبله منفي حيا ناهم را معلوم کرد که  
القرآن منجزه و المخلوق عنه عاجزون در روایت مذکور  
زمان حضرت ساق علیه السلام ابرج العوجا و سه نفر دیگر  
که از ملاحظه که در نهایت فصاحت بودند اتفاق کردند  
که کتابی در برابر قرآن بیاورند و هر يك ربعی از آن را تمام  
کنند و این عهد را بایکدیگر در مکه پنهان نمود و عهد  
کردند که در سال دیگر جمع شوند در مکه و ترتیب دهند  
چون سال دیگر شد در مقام ابرهیم جمع شدند پس یکی  
از ایشان گفت چون من دیدم قول خدا را که يا ارض اطلعي  
ماءك و يا سماء اطلعي و غيض الماء و فضي الارض انتم  
که معارضه با قرآن نمی‌توان کرد دست از معارضه بشو



پس دیگری گفت چون این ایراد دیدم که قلنا استَسَيُوا  
خَلَصُوا نَجِيًّا اِلَىٰ اٰخِرِ الْاٰلَةِ مِنْ اَزْمَعَارِضِهِ كَرْدَن بَاقِرَانِ نَا  
امید شدم پس در اینجا محض تصادف علیست از پیش ایشان  
گذشت و با عجز این ایراد بر ایشان خواند که قُلْ لَنْ اُخْتَصِرَ  
الْاٰلِیْنَ وَ اَنْبِیَّ عَلٰی اَنْ یَاْتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ اِلْحِجْوَن  
این معجزه را از آنحضرت دیدند خایب خامس برکشند بدان  
در باب سربقرآنیته و دقایق قرآنیته اجناس و احادیث  
هست که ذکر آنها در این رساله موجب لال و اطاله میشود  
ولیکن همین قدر کافیست که قرآن مجید خواننده عامر متنا  
و شفاخانه بیماران دین و دشت و پناه بیکسان سزما  
ننگد سنی و تنگ مایکان و موثر غریب و جلپس صلح است  
نظر کردن خواهی جوهر عرفان و رو بیدای علم القرآن  
تادران کوه رفیقین یا بے تادران کیمپای دین یا بے  
بدانکه تلاوت قرآن مجید ادب ظاهری و باطنی دارد  
اما ادب ظاهری پس طهارت و نعتیم مصحف و استماع

و خواندن دعا پیش از تلاوت بعد از آن و ند بردن  
ان و گویا کردن و درست خواندن و در ترداد پاره رحمت  
طلب جهت کردن و در ترداد پاره عذاب پنا بردن بشو  
خداوند رحیم و غیر ذلک و اما اذاب باطنی مثل حصول  
و تخلی از مواضع فهم و مناسبت شدن از مضامین آن و خوردن  
بچندین درجه از طبقات غشوات نفس بلند کردن و در  
عرضه تاجایا پروردگار خود دیدن بدو و عجب بدین  
سبب مفاخرت بسیار عرش پای علو همت بفرق فرقدان  
سودن و محققین کشفه اندک در جانشرفی است  
اول نحو کلام الهی شدن که کویا حق سبحانه و تعالی حاصل  
و ناظر و سامع کلام اوست و بیم کمال حیرت از تجلی انوار فیض  
بنویسد که او را دهشت حاصل شود و کویا متکلم را می بیند  
چنانچه از حضرت صادق علیه السلام روایت که **وَاللَّهِ لَقَدْ خَلَجَ**  
**اللَّهُ خَلْفَهُ كَلَامَهُ لَكِنْ لَا يُبْصِرُونَ سِيمًا** از نام نشان  
و قهرت خود بنویسد که بمرتبه رسالت رسید کویا کلام را از

و در

خدا می شود و بری شدن از حول و قوه خود و عدا القنان  
بسوی نفس خود و احضا عظیم کلام و متکلم **فقط**  
در تلاوت آن که می چشم شهود متکلم شود ترا شود مشهود  
مذا از نفس ضال به نومضل بنفاصل لفظ و معنی دل  
بلکه چشم شهود بر حق دور در فرغ و غش چراغ دل فرو  
خوش نباشد که یا پیش نظر تو نظر افکنی بجای دگر  
از جناب امام موسی علیه السلام منقولست که در جات هشت  
بقدر آیات قرآنست بفاری میگویند بخوان و بالار  
پس یکایه میخوانند و یکدرجه بالا میرود و ایضا بقال لغار  
القرآن اقرأ و راق و رقیل كما كنت ترقى في الدنيا فان  
منزلك عندنا خير من منزلها و ایضا فرموده اند که افضل  
عباده امتی قراءه القرآن و نیز فرموده اند که خدا  
عذاب نمیکند دلی را که حفظ نماید قرآن و ایضا فرمود  
اند که اشرف امتی حمله القرآن و زوایت کرده اند آنکه  
هدایت سیدان نبیا علیهم التحية والثناء که حمله قرآن

مخصوصند برجت الهی و طپوس با نورنا مشاهیر و تعلیم کنند  
کانه قرآن در کاه الهند و مراد از جمله قرآن جمله حقیقی  
است که بمضمون انجیل کنند بنطوق میمنت مشحون کما بقوله  
وَعِزَّتِي زَانِظُورًا شَتَّى لِحَمَّةٍ زَفَرُ مَوْدُودَةٍ اِشْتَانِ نَغَا  
و تکاهل و شا هل نور زید خلاف فرموده ایشان  
نکنند و بل من شفعاء و خصماء و غیر فرموده اند  
که قرآن عزیزه الوثقی در بهمان محکم خداست برای متمک  
پس هر کس زین خلاص چنگ بر شنه محبت جناب  
مولی الموالی اولاد طیبین و استوار نماید هم چنانکه  
حضرت کاظم علیه السلام فرمودند که علی بن ابی طالب جلیل الله  
المثنی انجاه ضلالت نجاه با فنه با وج جاه هدایت  
فایض کرد و اگر نرساننده قاری خود است بکود  
جهنم و درک اسفل چه در صریح ایه مفضل اینقال  
میر است که وَ تَبْرَأُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ  
لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا پس قرآنرا

حرفی است که بسبب در هر جا که قرآن ظهور کرده از محل  
 مرتبه بجهت دیده در هر جا که ظهورش زیاده است  
 آنچه زیاده گردیده پس هرگاه نقشهای مرکب و لوح  
 و کاغذ و جلدیکه مجاور آن گردیده زیاده از نقش و  
 کاغذ جلد قرآن خواهد بود تا چون بمرتبه جناب با  
 رفت بنوی و اهلیت میرسد مرتبه ظهورش نهایت  
 میرسد چنانچه در وصف جناب علیه السلام وارد شده  
 كَانَ خَلْقَهُ الْقُرْآنَ بَلْكَه اَكْرَعِينَ حَقِيقَتِ تَطَرُّكِهِ  
 قرآن حقیقی ایشانند و نقش کامل قرآن لفظاً و معنی  
 قلوب مطهره ایشان حاصل است چنانچه جناب امیر  
 المؤمنین علیه السلام میفرماید که منم کلام الله ناطق  
 فطرتی بحسن عبادت عالمی دل برد نه در عرض جوف  
 شیرین سخن در عجم است در ثواب الاعمال از علی بن  
 اسباب از امیر المؤمنین علیه السلام روایت که فرمود که  
 هر که یکصد بار بخواند از هر جای قرآن که بخواند بعد

ما اینکه در مرتبه  
 ظهور قرآن نسبت  
 که خلاصه از نسبت  
 با خدا جان او را کند  
 میشود در طبقه عوالم  
 که کاملان قرآن  
 گردیده است

از آن هفت مرتبه بگوید بِاللَّهِ اگر دعا کند که کوهی از جا  
بردارد بر میدارد و ایضاً امام جعفر صادق علیه السلام  
فرمودند آن کسی که یکبار نماز قرآن در نماز خود نشسته  
بخواند بنویسد خدا این عمل را برای او پنجاه حسنه محسوب میکند  
از او پنجاه سینه و بلند کرد اند مرتبه او را صد درجه  
و قاری بر این ثواب این اجر و فو حاصل است که بمقتضای  
کرمیه مشکی رفته و رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلًا عمل نموده  
و خود را بر زمره حسنو القرآن و جود و ده دلخنا بد  
والا از کسانی خواهد بود که در شان ایشان رَبِّ الْقُرْآنِ  
لِلْقُرْآنِ وَالْقُرْآنِ و لِیَعْنَهُ و رود یا فاضله و محقق نماید  
که ترتیل و بتجوید همیشه هم که فقهای عظام تصریح  
بان فرموده اند اگر کسی در نماز یکبار خُذْ از محرج خو  
ادان کند نماز او باطل است و احد از علما خلافت در این  
نکرده است و سیدان نبیا فرموده اند که تَرْتِیلُ  
حِفْظُ الْوُفُوفِ و آءُ الْحُرُوفِ و سیدان و صیبا علیها السلام

فرموده اند که البتة یبدا بحروف و معرقة الووف  
بنوعی که حروف کلمات یکدیگر داخل و متصل باشند  
نشود و در مواضع و قوفیکه مقرر شده وقف نماید  
امتنان از مخارج و حروف از یکدیگر بویچیکه متلبسند  
در عایت صفات حروفم بکنند باید که تلاوت را  
از روی خضوع و خشوع کند زیرا که حضرت صلی الله علیه و آله  
روایت شده که هر کس قرآن بخواند و خضوع نکند و در  
نیارود و پیدا نشود برای وی جز ناله و ناله و شکر  
پس بد رستیکه سبک شمرده است عظم شان خدا را  
و زیان کار شده است بآن کار شدن هویدا قلم  
خوش نباشد که بپیش نظر تو نظر افکنی بجای دیگر  
و نیز از آنحضرت منقولست که اِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ بِالْحَرْفِ  
فَأَقْرَأْهُ بِالْحَرْفِ یعنی قرآن نازل شده است با حزن پس آنرا  
با حزن بخوانید تا بجز آن بادیة غفلت را محزون خست  
بسر هدایت برساند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله

دریست که زینت قرآن بر ابصداهای خوش و ایضا فرمود  
که قرآن نازل شده است بجزین و اندوه پسر هر که بخواند  
انرا گریه کند و اگر گریه نتواند کرد خود را بگریه سازد  
و در آخر حدیث فرموده وَ تَعْوَابُ الْقُرْآنِ قَانِبَةٌ لِمَنْ  
بِهِ فَلَيْسَ مِنَّا یعنی تغنه کنید بقرآن که هر که غنا نکند  
از ما نیست مخفی نماید که این حدیث شریف مناقات  
دارد با بسیار احادیث صحیح دیگر که هر یک صریحا  
دلالت بر مطلق غنا دارند اعم از تلاوت قرآن و غیر آن  
لذا در باب حرمت حلیت غنا در قرآن بین العلماء  
رضوان الله علیهم خلافت جمعیه که در صد منع د  
امده اطلاق احادیث منع را مناقات بجهت خود دانسته  
این خبر و سایر اخباری را که دلالت بر جواز کند و بعض  
تاویل در آورده اند از این جمله شیخ طبرسی علیه الرحمة  
تَعْوَابُ یعنی استغوا و اجل کرده گوید یعنی مستغنی شود  
بسبب قرآن از غیر قرآن زیرا که آنچه بکار دین و دنیا



شما اید در این کلام مجید یافت شود و کسیکه با بجز و نواهی قرآن  
که از اهل بیت عصمت پور رسد اکتفا نکرده خود را بغیر قرآن  
واهل آن که رسول خدا و ائمه هدی انداند از زمان نباشد  
غیر ذلك من التاویلات و برنجی یکر بر آنند ما دامیکه نمی بود  
حجت با قوانین شرعیّه منطبق تواند شد ما حدس باقی ان باید  
از تطرق تا ویلات بعید مصون و محروس باشد و در <sup>انصافاً</sup>  
احادیث جواز غنا مختصر احادیث مطلقه منع تواند بود  
که چند غناد در بلا و قرآن از بحث حرمت مطلقه مشتق  
باشد فی الجمله مؤید قول ایشانند بود احادیثی که در مدح  
صوت حسن و حُسن و آهنگ و در و اینی که از سیان  
صریحاً فرقی بنمایر غنا و صوت حسن ظاهر کرد که از شارع  
مقدم تلقی شده و آنچه برخی از فقهاره در تشخیص غنا  
معین فرموده اند که ترجیح صوت مطرب یا صوتیست که  
احداث طرب نماید یا اندوه بیفزاید خالی از مستند  
فلا جرم بنای مسئله بنهجهی باشد که محدث کاشانی

علیه الترجمة فرماید مضمون کلام ایشان اینست که از بسیار  
از احادیث مستفاد میشود که نفی قرآن جایز بلکه مستحب است  
پس احادیثی که در باب نفی از غنا و حرمت آن واقع شده  
باشد مراد از نفی خوانندگی و لحون باطله و طریقه اهل  
فتو و کاهان کبیره خواهد بود چنانچه در زمان ائمه علیهم  
السلام از فساد مردم و سلاطین بنی امیه و بنی عباس از غنا  
زنان قواله میآوردان و خواندن اشیا باطله آن معهود  
و معلوم بوده است و اخباری در این باب ذکر کرده اند  
که ذکر آنها در این وجیزه تطویل است پس اگر تکرار آن  
اندک تقوی صلاح و ملاحظه مصحف تدبیر نبی که  
مذکور شد بوده باشد هر چند اتفاقا با یکی از مفاات  
دوازده گانه و کوشهای بیست چها گانه و شعبها چهل  
هشت گانه درست آید غنا پنجم مذموم است باشد بلکه  
صوحسب بشرط آنکه فایز اقصایان نباشد تلامذ  
که از رکوع و ربع فتو باشد هر عنوانیکه خوانند شود

تغاسسین فی الحیفه غنا و حسن صوت در اصل وضع متخذ  
اما باعتبارین مذکورین تشخص و امینا از یکدیگر باینند  
لهذا فرقی در اخبار برای آنها ذکر نشده و ذوق سلیم کاف  
این معنی تواند بود و ایضا امینا ز دادن حرکات ضم و رفع  
و کسر و ثنوین و سکون و غیر ذلک است که با عدم تشخیص آنها  
معنی انفا و ثفا حتی بهم میرسد **فقط** تاهل با عرب  
قرآن ممکن که مخرم بیک نقطه مجرم شود بدانکه  
اکثر علماء هر یک از قراء سبعة را متوازم میدانند بعضی  
نقل اجماع بر آنها کرده اند لهذا قوی داده اند باینکه  
قرائت نماز را هر یک از قرائت سبعة که بخوانند نماز است  
و بعضی سه قرائت دیگر را **کتم** عشره است متوازم میدانند  
و لازم نیست که از اول تا آخر بیک قرائت بخوانند پس اگر  
بعضی را مثلا بقرائت عاصم و بعضی را بقرائت حمزه و بعضی  
بقرائت باقی قراء بخوانند جایز است بلکه مستحب دانسته اند  
که التزام بیک قرائت نکند و این قواعد تا یکدانش گذر

خصوص قرائت مخصوص بفاعت و سون نیست باید در همه  
قرآن قواعد بخوبی دیده را ملحوظ دارند تا نماز و عبادت  
صحیح و با مامت مسلمین قابل باشند چنانچه در حدیث وارد  
شده است که **قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ سُنَّةٌ مَا نُورَةُ بِأَخْذِهَا إِلَّا**  
**عَنِ الْأَوَّلِ** و ایضا فرموده اند **الْقِرَاءَةُ سُنَّةٌ تُوخَذُ مِنْ**  
**أَفْوَاهِ الرِّجَالِ تَتَّبَعُ وَلَا يُبْتَدَعُ** و باید که جمیع شرایط  
ملحوظ داشته و تجاوز از قواعد مذکوره در قرائت عتد  
**يَقْضِيهِ الْقَارِئُ وَيَأْتِي بِهِ الْمُسْتَمِعُ لِأَنَّهُ عَدَلَ بِهِ عَنْ مَنِّهِ**  
القولیم و این در وقتی است که در خدمت اسناد حاذق  
صاحب قوف خوش سلیقه مشغول تلمذ بوده و علم  
قرائت بنحو اجل و احسن از او یاد گرفته باشد چنانکه مشهور است **حَدِيثُ الْعُلَمَاءِ مِنْ**  
**أَفْوَاهِ الرِّجَالِ غَرَضٌ مِنْ غَرَضَاتِ الْعُلَمَاءِ قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ** و البته  
قاری نماید امیکه قرائت را یاد نکرده و قواعد را تصحیح  
نکرده دیگر بر یاد ندهد و در ابطال عبادت کلام

خدا ساعی و هم ضال و هم مضل شود و قرائت برای خود  
نخواند چنانچه در حدیث وارد شده است که مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ  
بِرَأْيِهِ فَقَدْ كَفَرَ بِأُتْمَانِ بَوْتِكُمْ أَفَرَأَيْتُمْ كَيْفَ يَأْتِيكُمْ بِالْقُرْآنِ  
نه مثل اشخاصی که دخل و تصرف غیر شرعی در قرائت در  
ادای حروف خارج میکنند و یحسبون ان ذلک افضل  
و کمال و لا یدرکون انما هو جهل و ضلال و باید که  
قرائت را بر عهت نخوانند بجزو که در قرائت خللی هر چند  
و بعضی از علما جا نرینند اندن هم قرائت را در کمتر از سه روز  
هم چنانکه ابن بابویه علیه الرحمة در رساله اعتقاد  
خود تصریح باین نموده که ثواب قرائت قلیل یا تدبیر و  
بیشتر است از ثواب قرائت کثیر یکم ببیند بر و ترسیل باشد  
جناب امام المتقین فرموده اند لا خیر فی قرائته من لا یندر  
فیها و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست که ایان  
قرائت خزینه حکمت و باین پس در هر پنهانی که میکشانی  
باید که در آن نظر نمائی و با تفکر خواهی معانی و حکمتها

پهرون آوری **نظم** از دین بمنظر جان آبی  
بتماشای باغ قران آبی سطر قران شطرا نماشت  
که از او را خد دل و جان است و باید از مواعظ قران  
متذکر شو و از احوال گذشته کان عبرت بگیرد و مشاهده  
نماید که چه نحو میخواند کتاب پروردگار خود و منشور  
دوستی و روجه نخواجانب میکند امر و نهی و در چگونه  
امثال حدودان بنماید بدستی که ان کتابست عزیز  
لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ إِلَّا ذُرِّيٌّ  
جنا بستید بمقاد علی سلم مالک بوم الدین را میکشند  
تکرار میفرمودند مجدیکه نزدیک بودی که هلاک شوند  
**نظم** بر از منزل لیل بدخشند سحر و ه که باخبر  
مجنون دل افکار چه کرد و الحق چگونه و کجاست هم  
نرساند کسی که انبر و خداوند عالمیان باشد و من اراد  
أَنْ يَتَكَلَّمَ اللَّهُ مَعَهُ فَلْيَقْرَأِ الْقُرْآنَ **نظم**  
حال از زباد و شستن چه خوش بود یا از زباد انکه شنید از زباد

گاهی حقیقت احوال گذشتهگان و گاهی احوال دوستان  
خود و کالای ایشان را برای او نقل میکند و از بنده نورانی  
خود امیدوار میکند **نظر** خوشتر آن باشد که سر  
دلبران گفته آید در حدیث دیگران که در ستا  
چندین هزار سال گذشته احوال ایشان را بجهت مهر بنام  
بیان میفرمایند و انواع مشقهها بیکیه در راه خدا کشید  
اند و برای تکمیل بندگان گاهی بوعده حور و قصور  
و شراب طهور و تطبیع و گاهی بوعید انواع زنجیر و عذ  
هد بد میفرمایند پس کسیکه از روی تبتنه و آگاه  
و تفکر و تدبیر گاهی قرآن خواند در کلماتهای فیض  
بزدانی بر روی عقل او مفتوح گردیده باشد و در هر  
صفحه از صفحات قرآن بیکیه نظر کند کلماتی از شقایق  
حقا بوی چراغانی از انوار معانی هدایت برایش مهیا گردد  
اند و معنی مملو از دوستان و بر کزیدهگان خدا برای  
انز و الفت او نشانیده اند و انواع نعمتهای روحانی

و عقلائی برایش حاضر ساخته اند نیز با شرف خداوند مهتران  
و مصاحبان نبی و صدیقان در چین بزحی اگر کسی  
از شادی غمزد و وحشت چرا گیرد فظ هر چند کن این  
بند از پایا باز کن بفرز لا مکان پرواز کن تا بک  
در چاه طبعی نگر نکون بوسفی بوسف بیا از چاه برو  
تا عزم مصر ربانی شوی وارهی از جسم روح شوی  
حالی ای عندئذ کهنه سال ساکن اصفان پند  
بنال چون نکردی ناله در فصل بهار در خان  
بارفضا کن زینهار **الباب الاول** در بیان  
و جمله و غیبین بجدات و اعداد سور و ابان و کلمات  
و حروف بیان رکوعات قرآنی است بدانکه بعضی از  
علماء اعلام استغاده را در چین شروع در تلاوت  
سنت مؤکد میدادند و گفته اند که امر در ایته مبارکه  
فَأَسْعِدْ بِاللَّهِ أَمْرًا سَجَابَةً بِرُوحٍ بِكْرًا مَوْجُودًا  
میدادند علی ای القولین گفتن کلمه استغاده قرار



ضرورتی که مادام مزاج سینه بیکنه خود را از  
خوار و خاشاک دشمن در برینه نیویاک و پاکیزه نشا  
نمیواند که تخم محبت دوست پیفرینه را در انجا بکار د  
و باب و الیای خود با پاری نماید چنانچه کله  
طیبه لا اله الا الله بر این معنی شفا تمام دارد و مادام  
که پیشگاه زبان انجا روبرو نفی خدا یان باطله و هله عا  
رفت و در نمائی چراغ لا اله الا الله را که کل اینها  
واجب الوجود است در مخزن دل نمیشوایی فروخت  
نظم سینه خود را بر صد چاک کن دامن زالود  
یکها پاک کن بلکه استغاده با بدکر از هر جنبه که  
مشغول غیر خدا میسازد مثلا غشوات نفسانیه  
و مؤبدان استحدث شریف بنوی صلعم که فرموده اند  
اعداء عدک نفسک البی بر جنبیک پس دوای نفس نشا  
شبهاتی شیطان هست که حضرت معصومین علیهم  
السلام از شران پناه بخدا برده اند و آنها سیکه غیر

معصومند البته باید از شرحین نفس استغاده بچوبند  
نظم تا عنایت نفس کوته نیست بلکه اعود اعود  
بالله نیست بلکه او پیش صاحب عرفان نیست  
اعود بالشیطان گاه کوئی اعود و که لاجول  
لیک ضلک بود مکذیب قول سوی خویش دروا  
میرند بر زبان اعود می خواند طرف حال  
که دزد بیکانه کشته همراه صاحب خانه میکند  
هیچ او رفغان و نفیر در بدر کو بکو که دزد بیکر  
و در جهرا خفای در غیر نماز تابع قرآنت علی  
المشهور و بعضی بجهر قائل شده اند بجهنم اظهار استغاده  
قرآنت و اسکات سامع و بعضی بالعکس نظم  
حین قرآن خواندن اقوی استغاده سنتت جو نما  
اختلاف جهرش با قرآنت علت است و این بیت فوق  
مذهب عام است بعضی در حالت قرآنت استغاده را از  
بسمه قطع کردن را لازم دانسته اند بظن ما نشان الله

دعای او در تعیین لفظ استغاده میان علمای قریش  
خلاتی هشتا پنجه شیخ طبرسی علیه الرحمة در مجمع البیان  
از ابن کثیر و عاصم و ابو عمر روایت کرده اعوذ بالله من  
الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ است نافع و این عامر و کسائی ان الله  
هو السميع العليم زانتر اضافه نموده اند بنا بر آنست  
قرآن و اعتقاد حمزه ششعید بالله من الشَّيْطَانِ  
الرَّجِيمِ است چه در کلام مجید امر بلفظ باب استغفا  
شده از طرف عامه چهارده روایت در باب استغفا  
وارد شده که جمیع آنها مفصلاً در کتاب جوهر القرآن  
مؤلف قاضی بن ابی شامه طالبین باید بدان کتاب رجوع  
نمایند اما بهترین صیغ استغاده ابرجیغ است که  
اسْتَعِيذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ اِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ  
الْعَلِيمُ چه ابرجیغ است شمع مضمون هر دو پاره است  
از لفظ فاستعد و مدلل شدن آن بلفظ انه سمیع علیم  
و مؤید اینست آنچه از ابن عباس روایت کرده اند که ابتدا

وحي محمد بن حنين بود که جبرئیل گفت یا محمد استعذ بالله  
السمیع العظیم من الشیطان الرجیم ثم قل بسم الله الرحمن الرحیم  
اقربا بسم ربك الذي خلقنا وما جعله بيننا وبينه  
حب الفهمان ملك سبحان قلم خمسة رقم بر صفحه لوح  
محفوظ نوشت بسم الله الرحمن الرحیم بود و چون مبدأ  
کلام قلم نام ملک عالم بود لهذا افتتاح کلام نیز بان  
شد در جمع البیان از حضرت امام رضا علیه السلام منقول  
که بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکتر است بسم اعظم الله الی شیئا  
چشم بر سفیدگان کفنه اند که بسم الله کلمه ایست سألته الذي  
راضة للكرورة لليوب مظهرة للغيوب یعنی کلمه  
ایست که جذب جمالش رباننده دلهای مجذوبان فیض  
کالمش زداينده غمهای مکروبان استار رخسار کبریا  
برده پوش عیبها و اسرار حکمت بی با پافش چهره کشای  
ضیبهها است فطر مفتاح درمفتاح الغیب  
مفوضه درس گاه لاریب برزند دکان عالم روح

ابواب فتوح از اوست مفتوح در کتاب شمس المعارف  
آورده اند هر که شبانه راشت صد و چهل بار بنویسد  
و با خود دارد هر که چاه مغز باشد و قلوب همه مردمان  
بمختار نماید کرد و در رکب معتبر مردیست که از بجا  
هر گونه مطلب جزئی و کلی از مطالب دنیا و آخرت در  
علی خلوت که علی بن و عواث بنی اشدد در رکعت نماز  
بکنارد و در هر رکعت نوزده بار بسم الله الرحمن الرحیم  
بگوید و فاتحه بخواند و بعد از فاتحه سوره نوحید  
بخواند و در رکعت دوم نیز همین طوری چون از نماز  
فارغ شود ده مرتبه صلوات بفرستد و بدگر شبانه  
مشغول شده هفتصد هشتاد و شش مرتبه در یک طر  
بگوید و بعد از آن یکصد و سی مرتبه صلوات بخواند  
او بفرستد و بجزوع و خشوع تمام این دعا را بخواند  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ  
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُ

سِنَّةٌ وَلَا تَوْمٌ الَّذِي مَلَأَتْ عَظْمُهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ  
وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ بَيْنِي وَبَيْنَ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ  
خَشَعَتْ لَهُ الْأَبْصَارُ وَوَجِلَتْ لَهُ الْقُلُوبُ مِنْ جَشَبِهِ  
أَنْ نَصَلِيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَنْ تُعْطِيَنِي حَاجَتِي وَمَطْلُبِي  
ذَكَرْتُ فِي الْحَالِ إِثْرَ حَاجَتِي ظَاهِرًا كَرِيمًا وَمَكْرًا بِحَيْرَتِهِ  
أَسْأَلُ الْعَهْدَةَ عَلَى الزَّوَالِ بِدَائِكَ بِجَمَلِهِ جُزْءِ سُورَةِ  
وَمُرُورِ عَمْدًا مُوجِبَ بَطْلَانِ نَمَازِ اسْتِثْقَانِ عِلْمَائِي مَا  
رَضُوا لِلَّهِ عَلَيْهِمْ وَجَنَابِ مِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمْ فَرَضُوا  
أَنْدَكَ هَرَكِينَ بِمَلَهُ زَا تَرَكَ كَنْدَ تَرَكَ كَرْدَهُ اسْتِصْحَاحًا  
أَيُّهُ أَرْقَانِ عَجِيدٍ وَوَجِيعِ اسْتِجْمَلَهُ كَفْنِ ذَرَاوَلِ هَرَكِ  
سُورَةِ الْأَدْرِ سُورَةِ نُوبِ سَبَبِ نَزُولِ أَنْ دَرَقَلِ وَقَالَ  
بِأَمْنِ اسْتِثْقَانِ وَعَهْدِ اسْتِثْقَانِ چنانچه روایت شد است که  
دو باجهای ایشان بود که چون میخواستند که عهد بر  
که میکردند بشکنند در اول عهد نامه بمله را میخواندند  
در این سوره بدای ایشان زفتار شده است و لهذا

ترك الله البسملة في اول سورة التوبة و فارى مخير است  
اكر ابتدا بعشرى يا مجزوى از قرآن بكنند در كفتن و  
نكفتن بسم الله در اجزای سورة توبه كه حكم الها كه  
حكم توبه است اما اكر ايه با اسم الله مصدق باشد بسم الله  
كفتن احسن است و اكر با اسم شيطان باشد تركش اولست  
و لازم است در نماز قبل از بسمله تعيين سورة نمود  
مگر در سورة كه همیشه عادت خود ساخته است كه  
در نماز خوانده باشد و بعضى از عدل سور بسوره  
ديكر را قبل از تجا و زاز نصف جا برداشتنند بغير طيبه  
بسمله و اعاده كند مگر عدول از سورة توحيد و محمد  
كه انرا مطلقا حرام دانسته اند مگر در نماز جمع و نماز  
ظهر جمع كه عدول از آنها جايز است مستحب است كه  
امام و منفرد را جهر بسمله خصوص در نماز اخفائيه  
اما در حق ما موم ثابت نيست لازم است در عقب  
سوره قبل سورة قریش و در عقب سورة الضحى سورة

المشرح را خواندن با بسمله وسطی و در کفتن بسمله د  
 مابین دو سوره چهار وجه متصوات سه وجه از آنها  
 جایز و یکی مذموم است اما آن سه وجهی که جایز است  
 اول قطع طرفین دویم وصل طرفین سیم قطع بسمله  
 از آخر سوره ماضیه و وصل آن با اول سوره اینه  
 و وجه ثالث اولیست اما وجه ممنوع آنست که اول بسمله  
 را با آخر سوره ماضیه یا استعاذه وصل کرده و بسمله  
 رفق نمایند که بسمله برای افتتاح است نه اختتام  
 و مستحب است وصل بسمله با اول سوره و قطع آن از زین  
 وصل بسم الله به پنج الحمد چون مستحب  
 با قرآن جاهه یا فارعه یا افرت  
 یا محمد یا تکاثر و وصل بسم الله مکن  
 یا عبس تبت ذلنا اقسیم بل ایکن  
 و افضل آنچه در نماز باید خواند بعد از رکعت اولی  
 سوره قدر است و در رکعت دویم سوره توحید

قطع طرفین	۰۰۰
وصل طرفین	۰۰۰
قطع اولی	۰۰۰
وصل اولی	۰۰۰



در نماز شب جمعه که در رکعت اولی نماز خفتن سوره  
جمعه و در دوم سوره اعلیٰ سننتست فرموده اند  
که سوره قدر سوره بنی اهل بیت اوست و دعا بعد  
از سوره توحید مستجاب میشود یعنی قنوت در نماز  
حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که هر که در  
نمازهای پنجگانه سوره توحید بخواند با و منیکوبند  
یا عبد الله لست من المصلین و ایضا فرموده است  
من مضت له جمعة ولم یقرأ فیها قل هو الله احد ثم مات  
مات علی دین الی هبت ما نعیین مواضع سجده فرست  
بدانکه واجب است بر قاری و مستمع بعد از تلاوت بنا  
استماع تمامی سجده از عرابم اربعه سجده کردن خود  
و سننتست بعد از رفع رأس تکبیر گفتن و طهارت از  
حدث و خبث استقبال قبله و ستر عورت نمودن لازم  
نیست و موجب سجده در سوره البقره و الفاتحه و الفاتحه و در  
المنزل الی انما یؤمن الی لا ینکرون و در جمیع سجده حل

المشهور ایه وین یا نبی الی تعبدون و لکن غایه لا یشعرون  
را گفته اند و احتیاطا است که مرتبه دیگر بقصد ضربت  
سجده کند تا از عهده خلاف بیرون آمده باشد  
و سننست که در سجده این ذکر را بخواند لا اله الا الله  
حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله  
الا الله عبودیه و رقبا سجدت لک یا رب تعبدوا  
و قالوا لمن کنفا و لا من کنبر ابلنا عبدک ذلیل خائف  
منجیر و سجده های مستونه یازده است در اعراف و  
رعد و مغل و اسری و معراج و دوح و فرقان و نمل و ص و  
انشقاق و اما عدد سوره القرآن پیران بنا بر قول اصح  
یکصد چهارده سوره است و اما عدد جمیع آیات القرآن  
در کافی از هشام بن سالم روایت شده از ابی عبد الله  
که فرمودند که قرآن فرود آمد بدان جبرئیل بر محمد  
هفده هزار ایه است و لیکن آنچه در دست مردم است  
کتر است از آن و از آنچه مشهور است شش هزار و شصت

اید شصت و پنج بقدر رسیده عدد ایا کل قرآن باجملا  
 او اهل سور ششم هزار و دو و شصت سه است و علمای <sup>بصری</sup>  
 نیز بدین عدد قائلند و در جواهر التفسیر آورده که  
 عدد ایا قرآن با اتفاق علماء ششم هزار و دو و شصت  
 و کسب است و آن کسر بقول مکین شان نزده است و بقول  
 مدینین یازده و بقول بصریین سه و بقول سنیان  
 بیست نه و بقول کوفیین سی و پنج بنا بر اختلاف قرآن  
 و آیه کوفاه نوازین و حم که هر یک دو حرفند عینا شد  
 و بزرگتر از آیه مداینه که قل یا ایها الذین آمنوا اذا  
 تذا بنتم <sup>بید</sup> علی الخ اخر آیه نیست عدد کلماتش یکصد و  
 هفت است و مجموع کلمات قرآنیته هفتاد هزار و چهار صد  
 کسب است که آن کسر نزد بصریین شصت و چهار است و نزد  
 کوفیین و شامیین سی و نود اهل حرمین هشتاد و نه  
 کلمه از دو حرف کمتر عینا شد مثل من و عن و ازده حرف  
 بیشتر یافته شده مثل ایستخلفنا هم و کلمه سقینا کم

و علامت کلمات را در او ایل سورہ بعضی از مصالح حضرت  
 کافینویند باین طریق **ک** و در تحت آن  
 عدد کلمات را با قلم هندسه ثبت نمایند و اما عدد جمع  
 حروف قرآنیہ سیصد و بیست و یک هزار و کسب آن  
 کرد و بیست و پنج است از دیکر مدنی و بقول بصیری  
 دو بیست و بقول کوفی یکصد و هشتاد است و علامت  
 آن در او ایل سورہ حرف ح است باین طریق **ح** و اما  
 عدد رکوعات قرآنیہ پیران پانصد و پنج و هفت رکوع  
 است علامت آن در او ایل سورہ حواشی صفحات آن  
 بحرف عین باین طریق **ع** نوشته میشود و رکوع عبارت  
 از مابین فضتین و حکایتین یا مابین کلامین نامین است  
 وارد شده که بعضی از صحابه که قرآن را در نماز ختم  
 میکردند و وقتیکه با تمام قصه و کلام میرسیدند  
 نزد آن رکوع مینمودند جمع او ایل سورہ رکوع دارد  
 و مواضع جمیع رکوعات قرآنیہ مفصلاً در کتاب آخر آن

القرن مؤلف مسطور است **الباب الثمان**  
 در بیان مخارج حروف صفات آن و اقسام دندانهها  
 بدانکه حروف هجا بمذهب اصح بیست و هشت حرف است  
 و آن منقسم شده بمحلقی شش گانه و طوی دو گانه و مخی  
 شانزده گانه یعنی شجری و لوی و نطعی و زلقی و اسلی  
 و شفوی و مخرج مکانی را گویند که حروف از آن متولد  
 شود و مخارج حروف را سی و سه و اثنا عشر شانزده  
 اختیار نموده و مخرج حروف را بیرون کرده اند که الف  
 و و او و پاء مدینه است لانه اصوات مشتمل بالهواء  
 و تنهیه فیها و زبانه را در آنها بر موضعی از اجزای دهان  
 اعتمادی نیست و قطرب و فرآء و مبرد و انبعاث ایشان  
 چهارده اختیار نموده اند یعنی حروف جو فیئه مذکور  
 را ساقط و مخرج نون و لام یکی گرفته اند که مخرجی را  
 مخرجی دیگر است و خلیل بن احمد و ابن مکی و ابن جریر  
 و شاطبی و جعبری و ابن شریح و جمعی کثیر از علمای این

بر آنست که خارج حروف هفده است و این قول افوی  
واقرب بصوابت **اول** مخرج همزه و هاء است از حلق  
در نیم عین **ح** هم نیز است از وسط حلق سیم عین  
خاء مجتنب است از اول حلق یعنی نزد یکدیگر بدهان در  
تقدیم و تاخیر بجزوف در مخرج اختلاف کرده اند صح  
اینست که هر دو از اینها در یک مرتبه اند چهارم مخرج  
حروف مد است از هوای دهن بنا بر قول صوابت بجزوف  
را مدک و جونی و هوایی گویند زیرا که مخرج آنها جوف است  
و ایشان مجرد صوتند و زبان را در موضعی از اجزای  
دهن اعنادی نیست بیجم **اول** پنج زبان است متصل  
بجلق با آنچه مخازی است از خنک بالا و آن مخرج قاف  
و این هر دو لهوی اند و لهاء گوشه پاره شریخت که  
میان حلق و دهان است که از املا ده گویند و قاف  
غاصبی و کاف را عکدی گویند و غلصمه اول لهاء و عکده  
آخر لهاء می باشد هفتم میان زبان است با آنچه بر اثر است

از کام بالا و آن مخرج جیم و شین و یاء غیر مدیه است و این مخرج  
شجره گویند و شجر کشادگی میان دهانت هشتم کام  
زبانست با پنجه برابر ویش از دندانهای اضراس و آن  
مخرج ضاد است بمنار شما لاهنه آخر هبلوی زبانت  
با پنج دندانهای بالا قال سبویه فوف الضو ح و التاب  
و الرباعیه و الثنیه و آن مخرج لام است دهه <sup>شده</sup> <sup>شده</sup>  
تزدیک مخرج لام و از لثه و آن گوشنیت که دندانها  
بان رسنه بقال هی اللهم المركب فیه الاستا یعنی اندکی  
از مخرج فز و نیز بعضی بالاتر گفته اند و آن مخرج نون  
یا زدهه نیز سر زبانت بعد از مخرج نون بانده  
فاصله و آن مخرج راء مهمله است و بعضی بر آنند که  
پشت سر زبانت داخل در مخرج راء الاخرافه الی  
اللام و گاه است که مخرج راء از مخرج نون مقدم باشد  
و بعضی گویند که مخرج نون و لام و راء متفارقند  
مشد و این مخرج الثوی گویند و نیز دهه نیز سر زبانت

با پنج دود دندان پیش <sup>بالا</sup> آن طاوودال مهلتین و نداشتن  
خوفانیست و اینخرفه فرافطعی گویند و مراد از نطع سقف <sup>دندان</sup>  
و شکلهای کلم بلاست سیزدهم سرز باشت با سرد  
دندان پیش بالا و آن مخرج طاوودال مجتین و نساء  
مثلث است و این سه حرف را ذلقی گویند و ذلوق <sup>دندان</sup>  
زباشت باضا کاره و نیزی هرچیز را پنا مندر <sup>دندان</sup>  
نیز سرز باشت با سرد و دندان پیش ز پین بانک  
فاصله و آن مخرج سین و صا مهلتین و زای <sup>مجموعه</sup>  
و اینهارا اسله گویند و آن جای بار یکی سرز باشت  
پانزدهم سرد و دندان پیش بلاست با میان لب <sup>دندان</sup>  
و آن مخرج فاست شانزدهم میان دو لب است و آن  
مخرج و او غیر مد و بآء موحده و میم است با از نری لب  
و میم از خشکی لب است لیکن در و اولب نیک بهم نمیرسد  
و حاصل میشود از هوا ما بین شفین بدون ملاقات  
انها بیکدیگر و لهذا او مد را هوائیه مینامند هفدهم



میم و نون مشدقین و ساکنین که ادغام با غنة است  
وغنة او از یث که بعد از انضمام شفتین از خپشور  
آید و آن داخل انفاس در حالت اخفاء با غنة زیر  
که در این هر دو حالت این دو حرف از مخرج اصلی خود  
محمول میشوند بنا بر قول صحیح همچنانکه حرف مد  
محمول میشوند بحروف و اگر این دو حرف متحرک با مظهر  
باشند نه مدغم و مخفی پس در آن حال عمل نون با زبا  
و عمل میم با دلب چنانچه ذکر شد و هیچکدام از حروف  
هجاء و مخرج ندارد الا این دو حرف و حروف جوفیه  
و ضاد بمعجزه که مخرج ضاد هم از دو طرف زیباست  
و اما سی و دو دندان پس آنها بر چهار قسمند اول  
شنا با و آن چهار است و از زبرد و از بالا دقبر  
رباعیات و آن نیز چهار است و از زبرد و از بالا  
متصل ثنایا سیم انیاب و آن نیز چهار است متصل  
رباعیات چهارم اضراس و آن بر سه قسم است اول

ضواحتان چهار است از پهلوی نیابت دویم  
 طوحتان دوازده است از هر طرفی شش دندان  
 سه از بروسه از بالا استیم تو جادوان را دندان  
 گویند فریب به بیست <sup>و بیست</sup> لکه بیرون می آید و آن نیز چنان  
 است و از پرورد و از بالا و اما صفات حروف بدانکه  
 مراعات صفات مقررده حروف در عربیه چون چهار  
 هم را استعلا و طباق و نظایر آن شرعا واجب نیست  
 بلکه از جمله مستحبات است و علمای فرموده اند که این  
 صفات نقد لازم است که حروف از یکدیگر بمناسبت  
 از مخارج آید و صفات آینه حروف ده است هر دو  
 ضد یکدیگر اول مهموسه و حروف وی ده است  
 مجتمع در کلمات فحشه شخص سکن ما بقی مهموسه اند  
 حین آء حروف مهموسه او از فرود گذاشته میشود  
 بر مرتبه که جوهر صوت در آنها ظاهر نمیشود و عکس اینست  
 حروف مهموسه دویم شده و آن در اجتهاد بکت

ما بقی رخواه الحروف لوزج که ان ما بین شده و رخوا  
است و در ادای حروف شدید به بیجهت توتی که در  
انها است نفس در مخرج منعقد میشود و در حروف  
رخواه نفس را در مخرج جریان میشود بعلت سستی که  
در این حروف است سیم مستغلیه وان در کلمات خص  
صفت حفظ است ما بقی مستغله و در ادای حروف  
مستغلیه صویر بلندی پیل نموده بتفخیم دامینگرد  
و در مستغله پیل بر پستی نموده بترقیق دامینگرد  
الادرام جلاله و راء و الف چنانچه بیان خواهد شد  
چهارم مطبقه وان در کلمات مضطرب است ما بقی  
منفتحه که زبان پهن و کشاده شده بر وقت دامینگرد  
پنجمه مدلفه وان در کلمات فزونی است که ان  
طرف لب زبان بسببک و خفت دامینگرد یعنی سحر  
از لب سه از زبان و ما بقی مصمته است و در ادای  
انها سنگین و ثقلی در مخرج بهم میرسد و اما صفت

عارضیه حروف پیش فلقله است و آن در حروف قطبیه  
است که در هنگام وقف سکون آن حروف ذکر مخرج  
ضغظه واضطر الیه و جنبشی بهم میرسد و در جبران این  
اداء زبان مضطر میشود و ما بقی سناکنه است که مطلقا  
جنبشی در آنها نیست و از آنجمله صغیر است و آن در لغت  
هست که دشت که مراد از صغیر صغیر کینشک باشد  
و در اینجا صوت ضعیف است که از بیخ دندانها پدید  
میآید که آن مخصوص ص و س و یون است و از آنجمله  
غنه در مهم و نون مشدده است و مراد از غنه  
او از لب است که در دماغ پیچیده میشود و انحراف است  
در لام و راء و تکرار است در راء فقط که چون غلفه  
که در آنت گوید و باره گفته میشود و لیس مکرر  
فی الحقیقه و معنی تکریر همین و فرجه است در لفظ نه غاد  
آن بعد از قطع و تحفظ واجب است در اظهار تکرار آن  
خصوصا که مشدده باشد چنانچه شیخ محمد جزیری گفته است

واخف تکرراً اذ افشده و علمای قرأت خصوصاً مکی بر این  
طالب گفته اند که واجبست بر قاری اخفا کردن تکرار  
راء و اخصو که مشدد باشد مفتی اظهار فقد جعل  
الحرف حروفاً و من المخفف حرفین لان تکریر الحرف  
و از آنجمله نفسی است در شین و استظاله است در ضاد  
و گفته اند که حروضاد در حین اداء بمرتبہ دراز میشود  
که بمخرج لام میرسد و مد است در حروف عله و  
لینت است در واو و واء ساکنه ما قبل مفتوح  
و حرف مد و این را جو فیه میگویند و حروف مخفیة  
و ان مخض بحروف مد و هاء که در کلمه هاوی است  
و این حرف را ربعه بجهت ضعیفی که دارند زبان را در ادای  
انها مدخلی نیست و از در دهن و هوا میشود و در حین  
اداء صوت مخفی نمیشد و ما بقی حروف بدینیه و آنها  
بدین پنج حرف است و نبریه و رفع صوت و نبریه در  
همه است و بجهت که بمعنی گرفتگی صوت است مخض تمامها

و منقوشه که بمعنی دشمن است مخضربا مثلث است  
و منقوخه در فاست و در چین اداء اناسی در لب  
بهم میرسد و مخزوره درخاست که در ادای آن خرا  
در مخزین بهم میرسد و نقشی در شین است و بعضی  
در اء و فارهم بان ختم کرده اند و شکی نیست که هر کس  
در مخارج و صفات خللی بهم رسد مثل مخارج خروفا  
بغیر دادن و تکرار در راه و تفخیم در مسئله و تفرق  
در مسئله قطعاً معافی ایشان را منقلب نموده چون  
مبطل نماز و قرابت خواهد شد و مخفی نخواهد ماند که  
اینچه بعضی از فضلا نصوم نموده اند که داشتن مخارج  
و صفات عیبه و مذات و اجبه کافیه و تحصیل محسنا  
لازم نیست غافلند از این معنی که در اکثر کلمات اعراض  
مخرب بهر رسد که باعث بطلان عمل میشود پس باید که  
بقدر امکان سعی در تحصیل این علم بشود و السلام  
علی من اتبع الهدی **الباب الثالث** در بیان

ثنوين و نون ساکنه و فحجم و ثرقوی حروف ادغام است که  
 ثنوين و نون ساکنه در نزد حروف حلق و اناء هر چه  
 غرغ اظهار است انجمن بعد مخرج این حروف است  
 از مخرج نون مثال همزه و بناؤن و مِن اُمَّه اَلَا و مَنَّا  
 هَا نَحْوُ مَنَّا اِنْ هُوَ اَلَا جُرْفِ هَارٍ و مثال عین نحو الْعَمَّةِ  
 مِنْ عَمَلِ الْجُرْعِ عَظِيمٍ و مثال حاء نحو وَاخْرَجْنَا مِنْ حَكِيمٍ حَبِيدٍ  
 و مثال غین فَسَبَّحُوا نُونٍ مِنْ غِلِّ رَبِّ تَعَفُّوْا  
 و مثال خاء نحو وَالتَّخْفِيفَةَ مِنْ خَيْرٍ فَيَقْبِرُوا و اظهار نون  
 ساکنه و ثنوين در قرآنست قراء سبعه نزد حروف  
 حلق اتفاق است و شیخ ابو جعفر مدنی نزد خاء و  
 عین اخفا میکند چنانکه در کتب مطوله توضیح این  
 شده و در نزد حروف پرملون ادغام است لثرب  
 المخرج بالتون و در میسون مع الغنة والغنة شبهه  
 بصوت الغزاة اذا ضاع ولدها مثل من بابیه  
 عذاب مجزیه و مِن مَاءٍ مَّهِينٍ و مِن وِیٍّ وَاوَمِن

تورپندی با تقاضای جمیع قراء مع الغنة است الا خلفه و  
ادغام بلا غنة میکنند بجهت شدت ضرب ایشان مثل  
وَمِنْ لَبِنٍ لَمْ يَنْغَيَّرْ وَمِنْ رَبِّ رَجِيمٍ و در فون و نون  
و دنیا و دنیا ن اظهار با بدکرد بجهت جمع اجتماع  
حروف علیه ثلثه و عدم اشتبا بمضاعف ذکر نزد  
باء قلب است بهم مثل من بعد و ضم بکو و مراد از قلب  
بدل کردن ایندن شوین و نون ساکنه است بهم اخفا  
با غنة هم باید نمود بجهت اینکه بهم مواجی نوشتند در  
و مشارک بباء است در مخرج و بعضی گفته اند که چون  
نون ساکنه و بباء در جوار یکدیگر واضع شده اند  
قرب بعد مخرج بجدی ندارند که ادغام و اظهار توان  
نمود از آن جهت است که بدل بهم کرده اند و در نزد  
سایر حروف هم اخفا است و آن پوشانیدن شوین  
و نون ساکنه است نزد این حروف پانزده گانه و آن  
ث ش ج د ذ ز س ش ص ض ط ظ ف ق ک و ذر این



بیست حرف اول کلمات منظومه است **قطره**  
 که شکلی ترا نه و یلان جفاه و فو ظلال طال قول  
 ضاع صنب فی سواه مثال ناء نحو أنت  
 من نأب جناب تجرئی مثال ناء نحو انتی من تمی  
 و قولاً ثقیلاً مثال جم نحو انجینا من جاء یقلب <sup>بد</sup>  
 مثال ذال نحو انداد او من ذابته و ذکا مثال ذال  
 نحو اندذنا و من ذکر و طعاما ذاعصه مثال زای  
 نحو انزل و من رکیها مبارکه زینونه مثال سین  
 فاقسه و مر بسندیس و صراطا سویا مثال شین  
 نحو اشره و اربشاء و صبا و شکور مثال الصاد  
 نحو انصر و او من صلصال و رجاصر مثال الضا  
 نحو و منضود و مرضعف و کلاضربنا و مثال الطاء  
 نحو یفیطار و من طین و صعیدا طیباً مثال الظاء  
 نحو و انظر و او من طهیر و ظلاً ظلیلاً مثال الفاء  
 نحو و انفسکم و من فضل و یونافا رهین مثال القاء

نحو وَاَنْفَعَكُمُ كَرُومٌ قَالُوا وَرَزَقَنَا اللهُ الْكَافِرِ  
 نحو وَمِنْكُمْ وَمَنْ كَانَ وَمُلْكًا كَبِيرًا وَاخْفَاءُ اِيْنِهَابِمْ  
 قَرِيبٌ بِيَدَايْتَا شَيْءٍ بِرُحْمَةٍ قَرِيبٌ بِرُحْمَةٍ بِرُحْمَةٍ  
 وَفَرْقٌ مِيَانِ اَخْفَاءِ وَاَدْغَامِ اِنَّتِ كِه دِرَادْغَامِ شَدِيدِ  
 هَسْتِ وِدِرَاخْفَانِيْتِ وَاِيْنِ حُرُوفِ مِثْلِ حُرُوفِ  
 حَلْقِ بَعْدِ مَخْرَجِ نِدَارِنْدِ كِه اَظْهَارِ نُونِ وَشَوِينِ بِيْتُوْدِ  
 وَنِهْ مِثْلِ حُرُوفِ يِهْلُونِ قَرِيبِ مَخْرَجِ دَارِنْدِ كِه اَدْغَامِ  
 بِيْتُونِ بِيْنِ مِيَانِ اَظْهَارِ وَاَدْغَامِ بَاشْدِ وَذَلِكَ لِانَّ  
 التَّقَارِبِ بِوَجِبِ اَدْغَامِ وَالتَّبَاعِ عِدْ بِوَجِبِ اَظْهَارِ  
 وَالاخْفَاءِ خَالِ بِيْنِ اَدْغَامِ وَالاَظْهَارِ وَدُخْلِ  
 اخْفَاءِ غِنَةِ لَازِمِ اسْتِ بِهَيْچِ كِ زَقْرَاءِ تَرْكِ غِنَةِ  
 نَكْرَدِهْ اِنْدَا مَتَابِعِ مَسَاكِنِ نَزْدِ مِيْمِ اَدْغَامِ مِثْلِيْنِ بَا  
 اسْتِ مِثْلِ اَمَّا تَمْ مَهْدُوْنِ وَبِيْمِ وَنُونِ مَشْدُوْبِيْنِ  
 نِيْزِ هِيْنِ حَكْمِ دَارِدِ جِثْمَا وَضَا بِعِنِ الْبِتَةِ اَظْهَارِ غِنَةِ  
 بَا بَدِ كَرْدِنِ مِثْلِ اِنَّ اللّٰهَ وَالْجَنَّةَ وَنَعْمَ وَاَمَّا مَخْرَجِ

شیخ محمد جزر کفنه و اظهر الغنة من تون و من هم اذا ما  
شدید او در تردد با اخفا است با غنة علی الاصح مثل <sup>م</sup>م  
و در تردد مابقی حروف بها اظهار است خصوصاً در  
واو و فاء که در اصطلاح قراء اظهار شفوی میکنند  
بجهت آنکه <sup>ش</sup>ش و <sup>ر</sup>ر و <sup>ب</sup>ب بیشتر در لب پیدا است مثل <sup>م</sup>م و <sup>ل</sup>ل  
و <sup>ا</sup>ا و <sup>و</sup>و و <sup>ا</sup>ا و <sup>ر</sup>ر و <sup>ف</sup>ف و تفخیم حروف بدانکه <sup>ش</sup>ش  
عبارت از ضعیف با ریب کفش حروفش یعنی درها  
لفظ بحروف مقصور زبان مبل بجنک اسفل منما بد  
و تفخیم و تغلیظ هر دو یکی میباشند تفخیم در استعمال  
میکند و تغلیظ را در لام و حروف مستعلیه جمیعاً  
مقتم اند و حروف مستغله مرتفع اند مگر لام جلاله که  
بعداز فتح با صمه واقع شود که بتفخیم باید گفت مثل  
قال الله و عبد الله و بر و ایت و درش از طرف مغایره  
بتغلیظ لام وارد شده هرگاه بعد از صاد و ط و ظ  
مفتوح با ساکن واقع شوند مثل الصلوة فیصلب و الظل

وَمَطْلَعٌ وَظَلَمُوا وَمِنْ أَظْلَمَ وَكَرَامَ جَلَالَهُ بَعْدَ زَكَرَهُ  
 وَاقْتَسَوْا تَقِيْفٌ بَابِدْ كَفْتٌ مِثْلُ اللَّهِ وَهَمْ جِنْدِ بَابِ سَاءَ  
 مَفْتُوحَةٌ وَمَضْمُومَةٌ مِثْلُ رَحْمَنٍ وَرُسُلٌ كَمَا بِنَفِيْحٍ بَابِدْ  
 كَفْتٌ وَمَكْسُورَةٌ رَابِعَةٌ مِثْلُ رِجَالٍ وَكَرَرَاءُ سَاكِنٌ  
 بَاشِدٌ نَظَرَ كُنْتُ بِمَا قَبْلَ أَنْ حَكَمَ هَمَانَتْ مِثْلُ كَرَسِيَّةٍ  
 وَمَرْتَمٌ وَمَرْتَبَةٌ وَكَرَرَاءُ سَاكِنٌ وَمَا قَبْلَ أَنْ هَمْ سَاكِنٌ بَابِدْ  
 تَطَرُّقٌ بِمَا قَبْلَ مَا قَبْلَ أَنْ بَازِحٌ هَمَانَتْ مِثْلُ الْجَبْرِ  
 الْيَسْرِ وَالذِّكْرِ دَرْجَالٌ وَقَفٌ وَكَرَرَاءُ مَا قَبْلَ زَاءٍ  
 عَارِضٌ يَأْتِي مِثْلَ رُجْعٍ وَأَمَّ أَرْتَابُ بِنَفِيْحٍ بَابِدْ كَفْتٌ  
 وَكَرَرَاءُ سَاكِنٌ وَمَا قَبْلَ زَاءٍ مَكْسُورٌ وَمَا بَعْدَ زَاءٍ بِسُكُونِ  
 يَكِيٍّ أَوْ حُرُوفٍ سَعْلًا وَاقْتَسَوْا نَ وَنَ چَهْ أَوْ حُرُوفٍ سَعْلًا  
 سَبْعَةٌ بَعْدَ زَوْفٍ زَاءٌ كَمَا بَكْسَرٌ أَصْلِيٌّ وَاقْتَسَدُ دَرْجٌ  
 قَرَارٌ بِجَمِيْدٍ سَهْلٌ نَ صَاوِطًا وَفَاقٌ بِخَوَارِضًا دَادٌ  
 تَوْبَةٌ وَمَرِيضًا دَادٌ رِنْبَالِيًّا مَرِيضًا دَادٌ رَجَزٌ وَمَرِيضًا دَادٌ  
 اِنْفَامٌ وَمِنْ كُلِّ فَرْقَةٍ دَرْجٌ تَوْبَةٌ وَكُلُّ فَرْقَةٍ دَرْجٌ شِعْرًا كَمَا دَرْجٌ

کلمات مذکوره همه قرار با اتفاق تخییم باید کرد الا در کلمه  
کل فرقی در شعراء که در آن دو وجه معمول است اما تخییم  
وقوع حرف استعلاء بعد از راء و ترفیق بجهت وقوع  
راء بین اکثرین و در مضرو و قفا و وصلات تخییم نیست  
و در عین القطر ترفیق و اصل در راء است تخییم است  
رتقوبنا بر سببی میباشد و الف در تخییم و ترفیق تابع  
ما قبل خود است مثل ضالح و مالک و حروف مجزیه  
رایجهر و شدیده را بشتت و حروف مطبقة را بالانبات  
بجا باید آورد و ناچار است انبقاء اطباء و ظاء در  
اَحَطُّ و بَطِّطُّ و فَرَطُّ و فَرَطُّمٌ و در انبقاء صفت  
استعلاء قاف و ذهاب آن در کلمه تَخْلُقُكُمْ دَرَسُوْهُ  
مسهلات خلاف کرده اند هر دو وجه را اعتبار نمود  
اندا ما ذهاب و است یعنی ترك کند صفت استعلاء  
قاف در این کلمه و اما ادغام بدانکه ادغام دلغث  
ادخال شئی است در شئی و در اصطلاح اهل فن کنیا

کردیند حرف اول و درج کردن در حرف دوم  
و اسباب غام تماثل و تقارب بجا فرستادن و ادغام در  
قسمت کبیر و صغیر اما کبیر آشتکه اول از مثلین بافتن  
یا مجامعین را که متحرک باشد ساکن نموده و در آن  
ادغام کنند مثل **منا س ک ک** و **مناس ک ک** و **فنا**  
**لم و خلقکم و رزقکم** و این ادغام مختص است با بی عمده  
و یعقوب بصرین و علماء فرموده اند که در نماز از ادغام  
کبیر مثل ادغام **میم الرحیم** در **میم مالک اجتناب** نیست  
بلکه مکروه داشته اند زیرا که در عدم ادغام حرف  
ثواب بیشتر خواهد بود و ادغام صغیر آشتکه حرف  
مدغم ساکن و غیر حرف مد باشد و در ثانی درج کنند  
**قطر مدغم** را ساکن بود خوانندش از غام صغیر  
نیست عاصم و از مصحف جزسه از غام کبیر انداخته  
است پیوسته **کفف مدغم نون بنون** لیک انداخته  
اشام است باقی سکون نحو **أخواتی و در انعام**

ولنا متاد ر يوسف وما مكنتي در كهف و ادغام صغبر  
برد و قسم است اول آنكه مدغم و مدغم فيه از جهت مخ  
وصفت مثل هم باشند نحو بوجهه وان اضرب بعضا  
وقد دخلوا ونحو ذلك و اگر حرف مدغم حرف مدغم باشد  
اظهارا بايد كرد بجهت تحفظ بر مدغم مثل في يوسف و  
وعملوا ونحو ذلك و اگر حرف مدغم ساكن و غير حرف مد  
باشد مثل اينكم مرسلون و اين قسم ادغام متفق عليه  
قرئت و انرا ادغام مثلين گویند دو قسم آنكه مدغم و  
مدغم فيه در مخرج متحد و در بعضی صفت مختلف باشد  
نحو ذنبتين و اذ نطقوا انرا مضافين ميگویند هم  
مدغم و مدغم فيه از جهت مخرج قریب هم باشند انرا  
ادغام منقار بين گویند نحو تخلقكم و اخطت با بقا  
صفت استعلاى قاف و طاء و عاصم را در بر قسم دم  
قاف تخلقكم است و ركاف با بقاى استعلاى قاف  
و عدان اما فاعلان و لست بر و اين بجز ادغام ميسند

در ناء نحو اخذت و مشتقاته و ادغام لام هل و بل و قل  
در لام و راء انفا نیت نحو هل لنا و بل ربکم و قل لا  
تکرمون و قل ذبی و قل لکم و نحو ذلک لام هل در ناء  
در قرآن مجید نیت و نون ملفوظی طسم دو کانه در با  
و ثار در ذال در کلمه پلیمت ذلک و باراد در ميم زکب  
معنا و بروایت بکر ادغام نون ملفوظی سر و الفتران  
ون و الفلم راد و و ر و حان وصل و لکن در وقف  
اظهار و او است بروایت حفص اظهار است همه قراء  
الف لام تعریف راد در حروف شمسیه ادغام کرده اند  
بجهت قریب مخرج و در نزد حروف قریبه اظهار است هم  
چنانکه جرم شمسیه نمی شود ما هیئ لام تعریف در نزد  
الشمس و اخواته محفی و در نزد نور لفظ القمر و اخواته ظاهر  
و حروف شمسیه و قریبه هر یک چهار ده است و حروف  
شمسیه و ان ث ث ذ ز س ش ص ض ط ظ ل  
و ما بقی اینها قریبه اند و اشباع ادغام بسیار است این



رساله اکفایا بن طویل شد و جمیع اقسام آن مفصلاً  
در کتاب جواهر القرآن مصنف قاصر بیان شده و  
مخفی نماند که جمعی از علما و مجتهدین بوجوب ادغام  
صغیر قائل شده اند **الباب الرابع** در بیان  
مد و قصر و کیفیت هاء کتایه و بیان اشباع و ثمر  
آنست بدانکه حرف مدسه است و الف یاء ساکنه  
و ما قبل ایشان از جنس خود باشد و مد منقسم به  
فتم است لازم و واجب جایز و لازم آنستکه حال اول  
باشد در مد نیز همه قراء یعنی بناید بعد از حرف  
مد ساکنه و ضا و و صلا و بطول مد داده میشود  
آنستکه قصر در او جایز نیست یعنی جمع باشد حرف مد  
و همزه در یک کلمه و از آمد متصل نیز گویند و مد جایز  
آنستکه مد قصر هر دو باشد نزد جمیع قراء و آن در  
آنستکه حرف مد از همزه منفصل باشد و امتداد مد  
بسیب و سبب لفظی است یا معنوی **سبب لفظی** است  
بسیب

با سکون بشرطیکه مؤخر باشد پس اگر همزه مفد باشد  
 از حر و مد مثل امن و انی و ایما نامدان مخصوص است  
 بقرائت نافع مد که بروایت و در هر گاه مؤخر باشد  
 از حرف مد و هر دو در یک کلمه جمع شوند مد آنرا  
 واجب متصل گویند مثل ساء و سوء و سبی و عجا  
 از اعظم و اشرف علما و مجتهدین حکم بلزوم رعایت  
 اینند و بیطلان نماز بسبب اخلال بان فرموده اند  
 اگر حرف مد در کلمه و سبب هم در کلمه دیگر باشد  
 مد آن سنت و منفصل خواهد شد و این مد ذکر نزد  
 عاصم و است در نزد بواقی قراءه خلافت مثل یا آیت  
 و قالوا امنا و فی اثم و اگر چنانچه سبب سکون اصل  
 و مظهر مد هم باشد مثل من و من و ذابنه و حاجو  
 و لا الضالین مد آن لازم و اگر سبب سکون غار  
 باشد مد آن جایز خواهد بود مثل النار یعلون و  
 در حالت وقف گفته اند که انواع مد بسیار است

در این سه ساله مذکور میشود شش نوع اشک اول مد  
متصل مثل ساء و جاء و شبهه دویم مد مفصل  
مثل ما انزل الله و قالوا امنا و امثال ذلك سیم  
مداشباع که از اشباع آن حرکت میشود مثل ماله  
اخلده و امرؤ الی الله چهارم مد عدل که آن در وسط  
کلمه باشد و بدان سبب ابقاء ساکنین باشد  
مثل ذبته و انا جونی و لا الضالین پنجم مد عارض  
در حالت وقف مثل تسبیح ششم مد لازم آن  
در حرف مقطوعه قرینست پس هر حرفیکه بنای هجا  
ایشان بر سه حرف باشد و حرف وسط حرف مد  
و ثالثا کن باشد مد باید کرد و آن مجتمع در ترکیب  
قصر کمال و آنچه از حروف مقطعات مد ندارد مجتمع  
در ترکیب ره بطح است اما حرف که در اول مرتب  
شوری است و ما قبل باء مفتوح است پس الحرفین  
و چون قراء حرفین را جاری بخردی حرف مد دانسته  
اند

و یا اینکه در میان مد و افشده و مد جوا و هم  
میآیند لهذا در نزد اکثر قراء در نزد عین مد  
طول و وسط باشد و اما سبب معنوی پس آن ضد  
زیادتی مبالغه است در کلام منفی بنا بر قرآن مجید  
کوفی مثل مذکر دن در کلمه لا رَبَّ و لا شَکَّ و لا  
اینها و از اینجمله است مد تعظیم و توحید مثل لا إِلَهَ إِلَّا  
اللَّهُ و لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ در نفی خدایان باطل و اثبات  
خدای بحق و عرب در حال دعا و استغاثه در  
مد میگویند زیرا که سبب لفظی ملحوظ نیست بلکه سبب  
معنوی مقصود است مقدار مد بمد مذکور و در  
شش الف است و هفت الف هم گفته اند ضعیف است  
و عاصم زاد درستی و واجبی چهار الف است و توتی  
دو الف و تضرک الف و نقد بر الف به اعتدال است  
کامل و بعضی گفته اند که بقدر انکشان معلوم  
می توان کرد بجدا اعتدال و کله تقریباً یَضِطُّ إِلَّا

بالمشافهه والادمان ووجه سبب از جهه همزانش که  
حرف مذضعف است و خف و گهزه شدید است و قوی  
پس نباده کرده اند در مدنا تقویبت باشد ضعیف را  
در مجاورت قوی مدی که سبب و سکون باشد معتبر  
واقوی است بدلیل لزوم مد طول و اگر سبب در صفت  
متغیر شود که اثر سبب باقی نباشد مثل این جاء امر نادر  
قرآنه ابی عمر و الله در احوال عمر بن هرگاه وصل کند  
میم را بکلمه جلاله که ان مهم مفتوح خواهد شد پس  
قرار در این حال دو وجه زو باشد طول بنا بر القای  
عارضه ماقصه بنا بر اعتبار عارضه ثانی قوی و اولست  
بدانکه جمیع قراءه اجماع و اتفاق دارند بر اینکه از زمان  
رسول خدا الی زمان ما هم در قرآن کرده اند و صلا  
در این خصوص اختلافی در ما بین ایشان نیست و لکن در  
در مقدار آنت پیش از گهزه و درش از مدعاصم طویلتر است  
و مدعاصم زمان عامر و کسائی طویلتر و مدعاصم از زمان

و دوری از ابو عمر و این کثیر از موسی طویل است <sup>و بسیار</sup>  
 همه محققه و مخفیه مبسوطا در کتاب توارین القرآن و  
 جواهر القرآن مؤلف قاضی مبین و مذکور است <sup>و اما در اشعار</sup>  
 هاء کتایر چهار وجه متصو است اول ما قبل و ما بعد  
 ساکن باشد مثل اَلَيْسَ بِصَيْرٍ تَتِيمٍ ما قبل آن متحرک و ما  
 ان ساکن باشد محوله المَلِكِ تَتِيمٍ ما قبل آن ساکن و ما  
 ان متحرک باشد مخوفیه هُدًى و این اشباع <sup>کثیر</sup> ابن کثیر کرده  
 است مختصر نظیر ما حَمْدٌ و رَكْبَةٌ فَبِهَا نَادِرٌ و سَوْفَ نَنْزِلُ  
 باوی موافق کرده است چون اَمٌّ ما قبل و ما بعد ان <sup>صرك</sup>  
 باشد مخوفیه اَلَا وَاَلَا وَاَسْرُؤُا اَلَا كَرِهَ قَرَأَ و انبغيم  
 اشباع کرده اند بخلاف تَتِيمٍ و تَتِيمٍ و اَصْمُ هَاءٌ ضَمَّةٌ  
 رادر سوره زمره با تفسیر خوانده است زیرا که اصل آن <sup>ضما</sup>  
 بوده بجهت شرف شرفها انفا فناده است هَا نَفَقَةٌ و  
 بِنْتَةٌ اِزْاَصْلٌ كَلِمَةٌ اِصْلُهُ نَبَا يَدْرِكُ و هَاءٌ سَكَنَةٌ و نَبَا  
 و وصال ساکن است ابتدا و حرکت دادن بان نزد قرآن غلط

و مندرج است در قرآن در هفت موضع ورود یافته  
 لَوْ يَسْتَفْتُونَكَ فِي الْقُرْآنِ وَرَأْسِهِ وَكِتَابِهِ وَحِسَابِهِ  
 وَسُلْطَانِيَّةِ وَمَالِيَّةِ دَرَعَاتِهِ وَمَا فِيهِ دَرَعَاتُهُ  
 و در غیر اینها نیز طبعاً حرکت فاعل و ما بعد عاصم را شایع  
 است و البته حدیثاً با بکره ضمیه و کسره فاعل همانا  
 وقتاً نا و اوی پمانی حاصل نشود مثل در سوره و بجز  
 اما اشباع و ترک آن بدانکه کلمه مؤلفه و اولاد و  
 و اولئك و اولوا و اولی و ابتداء و انباء و جزاء و اللؤلؤ  
 و بنو و بید و و یونی و مؤمن و امثال اینها خواه ضمناً  
 شده باشند و خواه نه مثل سائر نیک و لا تصلینکم که بود  
 نوشته میشوند و مواضعیکه التفاء ساکنین است مخفوف  
 ذاقا الشجرة و مهلكی القرى و قالوا الان و نحو ذلك  
 همه اینها نیز اشباعند در جمیع قرآن دو کلمه خیاراً  
 و با و اود و ما و یری و العاؤون و لا یستنون خو  
 اضافه شده باشند و خواه نه و کلمه اولی که ضد آخری

مثل الاخرة والاولى ذوالهم لاخرهم در جمع قرآن مع  
الاشباع عند وكلما ينك در رسم كتابت اشار اختلاف  
نيسن مثل رؤس رؤف وقوس قالوا واولوا وعودك  
بالاشباع بايد خواند والله اعلم **الساكن الخامس** در بيان  
اقسام وقف رموز سجاوندك وكيفيت بعض رموزك در  
اكثر مصاحف مي شود كسند بدانك وقف ركن عمده مثل  
چنانچه جناب امير المؤمنين عليه السلام فرموده اندك الترتيل  
هو تجويد الحروف ومعرفه الوقوف وايضا اورده اندك  
الوقوف منازل القرآن يعني سالك مسالك قرايت ها  
وقف بمنزله مترتبت ويدون معرفه ان معنى قرآن مختل  
ميشو چنانچه مرويست در خصوص حضرت رسول كفت من  
يطبع الله رسوله فقد صدق شد ومن بعضهما ينسك  
وقف كرد وابتدا كرده كفت فقد عوى پس حضرت  
فرمودند چه بدخوندي برخيز و بر وجهه بينج بود  
وقف در بعضهما و ميبايت كه در عوى وقف كند بگر



چنانچه وقف در کلام مخلوق پیش و در غیر محاش آن باشد  
در کلام خالق بطریق اولی در غیر محل محل و قبیح خواهد  
بود و الوصف فی اللغة الکف فی الاصطلاح قطع الکلام  
عن ما بعد هلسکنه طویله و هی سمان الاختیاری  
والاصططاری و ان چهار قسم است تام و کافی و حسن  
و شیخ تام است که کلمه موقوف علیه ارتباط لفظی و معنوی  
بما بعد نداشته باشد و کافی است که ارتباط معنوی  
بما بعد داشته باشد نه لفظی و حسن است که ارتباط  
لفظی بما بعد داشته باشد نه معنوی اما ابتدا بما  
بعد بدون اعاده موقوف علیه نیست مگر آنکه  
بر و س ایت باشد بنا بر حدیثی که ام سلمه رضی الله عنها  
روایت کرده که سیدنا نبیاء صلی الله علیه و آله و سلم  
ایه وقف می نمودند بدون اعاده موقوف علیه ابتدا  
بما بعد آن می نمودند و شیخ است که معنی از او مفهومی  
شود و فارسی بجهت اضطراب و نارسائی نفس مثل

وقف عليهم والحمد لله وما لك وغير ذلك مما يذكر اقول  
 انك كرم معنى لا يغني مبدد ومؤدى ميكر وديج  
 فالأقوال العياد بالله مثل وقف ابن الله لا يسبحي وان الله  
 فقير ونحو ذلك وانجه قرار الازم استاجناب ازان  
 نموده انداشتكه فصل نكند میان عامل ومعمول  
 شرط وجزا ومبتدا وخبر وصله وموصول وصفته  
 موصوف ومضاف ومضاف اليه وامثال ذلك قال  
 ابن الحاجب الوقف على الجملة التداية جازية لانها مستقلة  
 وما بعدها جملة اخرى وان كانت الاولى تتعلق بها  
 وكل ما في القرآن من القول لا يجوز الوقف عليه ما  
 بعده حكاية انتهى للقرآن مداه فبنافع كان برعي  
 تجادها ومحاسنها بحسب المعنى وابن كثير وجزءه النفس  
 وعاصم الكسائي حيث يتم الكلام وابوعمر يتعمد رؤس الا  
 في كان يقول هو واجب وقال بعضهم ان الوقف على  
 الا بان سنة فطالوا ايضا الوقف على رؤس الا في تو

ولازم است ز پر و قوف بر علم عربیت تا تمیز مباد و قوف  
توانند کرد و بعضی ز علما قرئت و قوفی در قرآن ذکر  
کرده اند مثل وقف لازم در هشتاد و چهار موضع  
و علامت مهم لازم بشرحی است لیکن علامت قلب است  
هم است با اینطرف م و بعضی علامت قلب را مضامین  
ب و علامت باظهار نون و ادغام را س و  
اخفای را ف یا یک نقطه و اظهار شفوی را نقطه  
با اینطرف :: مینویسند و وقف منزل در شش موضع  
و وقف نسبتی در هفده موضع و وقف غفران در  
محل و وقف معانفه در هجده موضع و علامت آن  
:: یا لفظ مع یا معاً و مراد معانفه آنست که در  
نزدیک بهم مینباشند و اگر در اولی وقف بشود در ثانی  
احتیاج بوقف نیست و بالعکس یعنی بوقف با محبت  
ملحوظ نموده بطریق معانفه نرفته اند و مبادله  
نیز کویند با این معنی که محل اول را بدل بجا کنند بالعکس

وقف فخر در پانزده موضع و هم چنین و قوفیکه  
 ذکر آنها موجب تطویل است اما موزیکه شیخ ابو  
 جعفر محمد بن احمد بن طیفور سجاردندی بر بخار از جمله  
 نحو قرائت بیجهت وقف تعیین نموده اند شراست  
 اول که علامت وقف لازم است و وقف در موجب  
 ضا د معنی میشود لیکن اگر بگذرد شرعاً اتم نیست  
 چنانچه در جواب پرسش شیخ الاسلام علی بن محمد  
 العالی نوشته اند لای اتم بجز در ذلك یعنی خواننده بجز  
 گذشتن از وقف لازم نگاه کار نیست اما فرقی  
 تعیین بوقف لازم کرده اند دویم ط علامت وقف مطلقاً  
 یعنی مقید بیکی از لزوم و جواز و در خصص و مجوز نیست  
 دلیل از برای وصل نیست زیرا که تعلق لفظی و معنوی  
 بما قبل خود ندارد سیم ج علامت وقف جایز است  
 جهت وقف و وصل است اما وقف اولست چهارم  
 ز علامت وقف مجوز است و در وی هم جهت و

ووصل مرد و هست اما وجه وصل روشن تر است  
ووقف هم رواست پنجم ص علامت وقف <sup>مست</sup>  
بالضرورة هرگاه قاری احتمال تمام کردن ابرو را در  
بکسفر نماید و وقف بکند عاده لازم نیست ششم  
لا علامت وقف است و اگر لا با ای جمع شود عا  
لازم نیست نظر مجدد بر تمام سله و متأخرین است  
دیگر جمله وقف زیاده کرده اند و آن که وقف قبل  
سکنه ق فلاصل صله اما که علامت کذلک است  
یعنی بفرقیست که سابقا گذشته چه لازم چه مطلق  
چه جایزه مجوز چه رخصت چه نفی وقف یعنی وقف  
فی هذا الموضع وقفه و سن سکنه علامت سکنه هر سه  
علامت سکنه باشند و الفرق بین السکنه والوقفه این  
السکنه اقرب بالوقف لکن الوقفه اقرب الی الوقف  
علامت وقف الوقف است و لا یعنی قبل لا وقف منه  
وصل ضد وقف است صله یعنی الوصل اولی من الوقف

در تفسیر  
نه

وشرعاً بیکرم هکت که تعلق بوقف ندارد اما  
 در مصاحف منویشند و آن اینست هر جب مے عب  
 تب لب اما هر بنا بعد کونی و جب بنا بعد بصر  
 علامت پنج ایه است و مے و عب علامت کده پنهان  
 و تب و لب هر دو علامت ابتداء ایه است و هر گاه  
 اهل بصر متفق باشند در اینتی علامت تب منویشند  
 و اگر مخالف باشند لب منویشند اما وقف بجرکت  
 نزد قاطبه اهل لسان مجبور و بطلان نماز است و وصل  
 بسکون ترا بشرطیکه کلمه لاحقه مضارع بکنزه وصل بتثانی  
 بعضی از علما جا بر میدانند **فمیت** بدانکه رموز  
 چند در بعضی مصاحف منویشند و آن چه و ما  
 و مخ و مشق و حم و ب و طا و شا و مک  
 و مد و هر خک و می عک و خکب و عکب  
 اما چه ای لا وجه له فی الوقف و اما ما علامت مدینه  
 الاول که شیبز بن نضاح است و مخ و آن مدینه الاصل

ابوجعفر است و مشوقان علامت اید است در نزد <sup>مشوق</sup>  
و هم علامت اید است نزد حصی بن و ب علامت ابوی  
بن المتوکل است و طاع علامت عطا که یکی از علما عدد  
و شاع علامت اید است نزد شامی ملک علامت اید است  
نزد مکی و مد اید است نزد مدنی و هم و خک علامت  
پنج اید اند نزد کوفی و می عک علامت اند نزد کوفی  
و خک علامت خنیزه کوفی و بصیر است و عک علامت  
عشر کوفی و بصیر است و علامت پنج اید کوفی دارد  
حواشی مصاحف خنیزه اید را عشر و علامت نصف  
الحزب باغ مینویسند **قل فید بدانکه** در جمیع قرآن  
یا زده موضع سکنه دارد هفت موضع آن در سو  
مبارکه فاتحه کتاب بدین تفصیل است **بِسْمِ اللّٰهِ**  
**الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ سَكَنَةُ اللّٰهِ سَكَنَةُ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ الرَّحْمٰنِ**  
**الرَّحِیْمِ مَا لِكَ سَكَنَةُ یَوْمِ الدِّیْنِ اِیَّاكَ سَكَنَةُ نَعْبُدُكَ**  
**اِیَّاكَ سَكَنَةُ فَتُنْعِیْنِ اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ صِرَاطَ**

الَّذِينَ نَمَتَّ سَكَتَهُ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمُعْتَصِبِ سَكَتَهُ  
 عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ وَبِكِي دَرُورُهُ كَهْفٌ وَإِنْ وَلَا  
 يُجْعَلُ لَهُ عِوَجًا سَكَتَهُ قِيمًا وَبِكِي دَرُورُهُ بَسٌّ وَإِنْ مِنْ  
 مَرَّةٍ نَاسَكَتَهُ هَذَا وَدَرُورُهُ لَا اَضْمُ وَإِنْ وَقِيلَ أَنْ  
 سَكَتَهُ زَائِنٌ وَدَرُورُهُ مُطْفِقِينَ وَإِنْ كَلَّابٌ لِسَكَتِهِ  
 زَانَ وَبَدَانَةٌ دَرُورَانَ دَرُورَةٌ حَلٌّ وَقَفَّ غَفَرْتُ قَالَ  
 الشَّيْبِيُّ مِنْ مَضْمُونِ عَشْرٍ مَوَاضِعٍ فِي الْقُرْآنِ ضَمِنَتْ لَهُ  
 الْجَنَّةَ أَوْلَى أَنْ دَرُورُهُ مَا نَدَّهُ قَوْلُهُ تَعَالَى وَالضَّالِّينَ  
 أَوْلِيَاءَ دَرُورِهِمْ دَرُورَانِمْ قَوْلُهُ تَعَالَى إِنَّمَا يَنْبَغِيِبُ الَّذِينَ  
 يَتَّبِعُونَ طَسِيمٌ دَرُورُهُ سَجْدَةٌ قَوْلُهُ تَعَالَى كَمَنْ كَانَ  
 فَاسِقًا طِحْفَارِمٌ لَا يَسْتَوْنَ طَسِيمٌ دَرُورُهُ بَسٌّ قَوْلُهُ  
 تَعَالَى وَنَكَتِبُ مَا قَدَّمُوا وَإِنَّا رَهْمٌ طَسِيمٌ قَوْلُهُ تَعَالَى  
 يَا حَسْرَةَ عَلَى الْعِبَادِ طَسِيمٌ قَوْلُهُ تَعَالَى مِنْ مَرَّةٍ نَاطِ  
 هَشْتَمٌ قَوْلُهُ تَعَالَى وَإِنْ غَبْدٌ وَبِكِي طَسِيمٌ قَوْلُهُ تَعَالَى  
 عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ طَسِيمٌ دَرُورُهُ مَلِكٌ قَوْلُهُ تَعَالَى



صَافَاتٍ وَبَيْضِينَ ط بَدَانِكَ دَر قِرَانِ بِنَجْمِ زَارِ نُودِ  
هَشْت وَفَقَا سَنَا زَا بِنَجْمِ هَمَقَادِ هَشْت وَفَقَا لَزْمِ  
بَعَضِ هَشْتَادِ وَجَهَارِ كَفْتِهَ اَنْدِ جَانِجِهَ تَفْصِيلِ اَنْهَادِ  
کِتْمَطْوَلِهَ اِنْ فَرَقِ بِيَانِ شَدِهَ اَسْتِ اَلْبَابِ اَلْاَسْمَاءِ  
دَر نِیَا اَسْمَاعِ رَمُوزِ عُدْوَانِ وَاَحْوَالِ قِرَاءِ بَدَانِكَ  
هَر یَا زِ قِرَاءِ سَبْعَه رَا مَدْرَاوِی مَشْهُورِ جَانِجِهَ نِیَا  
مِشْوِ اَوَّلِ نَافِعِ الْمَدَنِی نَافِعِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ اَبِي نَعِیمِ  
مَوْلِ جَعُونَه بْنِ شَعِیْبِ اللَّیْثِی وَاَصْلُ اَوْ اَزْ اَصْفَهَانِ  
وَکِنِیَهَ اَوْ اَبُو رُویمِ اَسْتِ وَکَفْتِهَ اَنْدِ اَبُو الْحَسَنِ وَبَعْضِی کَفْتِهَ  
اَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَدَر مَدِیْنَه وَفَاتِ یَا فِت سَنَهْ شَعْرَ و  
سِتِّیْنِ وَمَاءَهْ وَاَزِ بَرِی وِی دُورِ اَوْ بَیْتِ قَالُونِ  
وَدَر شِ قَالُونِ هُوَ عِیْمِی مِنْ مَنِیَا الْمَدَنِی الرَّزَقِی وَاو  
مَعْلَمِ بَیْتِ بُوْدَه اَسْتِ کِنِیَهَ اَوْ اَبُو مُوسَى اَسْتِ وَفَالُونِ  
لَقَبِ اَسْتِ رَوَایْتِ کَرْدِه اَنْدِ کَرْدِه نَافِعِ اَوْ رَا قَالُونِ کَمِی  
اَوْ رَا لَقَبِ نِهَادِ وِچُونِ قَالُونِ بَلَعْتِ دَرِی مَعْنِی نِکُو تُو

و او را حسن فرات بود لهذا ملقب بان گردید و در سنه  
وفات یافت مرثب سنه عشرين و ما تین اما ورش  
هو عثمان بن سعید المصر و کنیت ابو سعید است و در  
لقب است و ورش در لغت منهای سفید است و از  
برای شدت بیاض او را ورش گفتند و در مکه  
یافت سنه سبع و شصین و مائة دویم این کثیر المکی  
هو عبید الله بن کثیر الداری مولی عمر بن علقمه بن الککاب  
والداری القطار و کنیت ابو معبد است و در مکه  
یافت سنه عشرين و مائة و از برای او در او ای است  
قبیل و بزی اما قبل هو محمد بن عبید الرحمن بن محمد بن خالد  
بن سعید بن جرجه المکی المخزومی و کنیت ابو عمر است  
و لقب و قبل در مکه وفات یافت بعد از ثمانین و ما تین  
و اما بزی هو احمد بن محمد بن عبید الله بن الفاسم نافع  
بن ابی بزة المؤذن المکی مولی ابی بنی مخزوم و کنیت ابو  
الحسن است و معروفست بزی و در مکه وفات یافت

سنداربعین و مائین سیم ابو عمر البصری هو ابو عمر بن  
العلاء بن عمار بن عبد الله بن الحصین بن الحارث بن جهم  
بن خزاع بن مازن بن مالک بن عمرو بن نمیم و کفته اند که  
وی زبان است میحی و محبوب هم کفته اند و بعضی اعتقاد  
افستکه نام او کینه و پشت غیر آن پتر کفته اند و در کوفه  
وفات یافت سنه ربع و نهمین و مائت و او زاهشتاد  
و شش سال بوده است و از برای او دو زاوی است در  
وسوسی و اما الدرکه هو حفص بن عمر بن عبد العزیز بن  
صهبان الازدی الدرری القوی و دور موضع است  
در بغداد و او وفات یافت در حد و دسته نهمین  
و مائین و اما السوسی هو صالح بن زیاد بن عبد الله  
بن اسمعيل الرستبي السوسی و وفات کرد در کشته  
احد و ستین و مائین و ایشان هر دو قرآن را و پیش  
کنند از ابو محمد می بنی المبارک العبد و المعروف بالقرظی  
و او از ابو عمر و او را بزیدی از برای آن کفته اند که

مصاحب يد بن منصور خال مهدی بود و در خراسان  
وفات یافت سنه اشین و ما بین چهارم غامر الشما  
هو عبد الله بن غامر الجصبی ان در خلافت ولید بن  
الملك در دمشق قاضی بود و کینه وی ابو عمر انست  
میان قراء سبعة غیر از او ابو عمر و از عمر و از عمر بن  
اند او در دمشق وفات یافت سنه ثمانی عشر و مائة  
و از برای او دو زاوینت هشام و ابن ذکوان و اما هشام  
هو هشام بن عثمان بن نصیر بن ابان بن میسره السلمی القاص  
الدمشقی و کتبت و ابو الولید است و نیز در دمشق وفات  
یافت سنه خمس وربعین و ما بین پنجم عاصم الکوفی  
هو عاصم بن ابی النجود و یق بن هذله و هو مولی عمر بن  
الاسد و کینه وی ابو بکر است و او در یافت حارث بن  
حناز او در کوفه وفات یافت سنه ثمان و عشرین و ما  
و ذکر القاضی نور الله الشوشری فی مجالس المؤمنین ان  
عاصم بن هذله بن ابی النجود الکوفی الاسدی کان ما هر

الصرف والعمو والقراءة ووجدا في عصره وفضيحا في القراء  
والشلاوة ومن اكاير الكوفة وكان من التابعين والمجتبى  
لاهل بيت محمد صلى الله عليه واله وهو قرأ القرآن على  
علي بن ابي عبد الرحمن بن جيب السلم وهو قرأ على علي  
عليه السلام وعنه ما تذكره كرجه قاضى مذكور ذكره خصوص  
قرائنا شيخ عبد الجليل رازى نقل بسندك اكثر  
ايشان شيعه اند ودر جاد بكرة عاصم وحمزة وكناندر  
شيعه ميگويند وباقى عدل لكن ظاهر همه قراءه سنى  
وشيخ ايشان باينگونه مقالات ثابت نميشود وچون  
سنى متعصب بنوده باشند از برى او دورا وحيث  
ابوبكر وحفص اما ابوبكر هو شعبه بن عياش بن سيار الكوفي  
الاسد مولاهم وكفته اند نام او ساه وبعضى گفته اند  
كه نام او كنيه اوست ودر كوفه وفات پافشانه اربع  
وشتين ومائة واما حفص هو حفص سليمان بن المغيرة  
الاسد البرز الكوفي وكنته ابو عمير اوست معروف

بجفتی کفنه اند که مردهی نفسه بود و این معین کفنه  
که او از ابو بکر افر بوده است وفات یافت در سنه  
سنه شصتین و مائه ششم حنزله الکوفی هو حنزله  
حیدب بن عماره بن اسمعیل الزبائی الفرضی القمی و  
هم و کنیت او ابو عماره است در حلوان وفات یافت در  
خلاف ابو جعفر المنصور سنه شصتین و مائه و اربع  
او در او می شه و است خلف بغدادی و خلاد الکوفی  
اما خلف هو خلف بن هشام بر طالب البرزازی و کنیت او  
ابو محمد است در بغداد وفات یافت سنه شصت و  
و مائین و اما خلاد هو خلاد بن خالد و کفنه اندازین  
خلید و کفنه اندازین عبدی الصبیری و کنیت او ابو علی است  
و در کوفه وفات یافت سنه شصت و مائین هفتم  
هو علی بن حنزله النخوی مولی ابن اسد  
کنیت او ابو الحسن است و در فرقه و بنویچه وفات یافت  
و ان دهستان از قراء شهر قمی که منوچهر خوانند

بود بارشیدسته شمع و ثمانین و مائة و از برای او  
 دوروی است دوری و ابو الحارث اما دوری  
 هو حفص بن عمر الدوری التوم صاحب البزطی و فاته  
 در حد و دسنة جنکین و مائین و اما ابو الحارث  
 هو اللیث بن خالد البغدادی و فاته یافت سنه <sup>اربعین</sup>  
 و مائین اینست اسامی قراء سبعبه بر وجه اختصا

ا	نافع الذبی	ب	قالون	ج	الضری	ح	انج
ی	ابو الجوز	م	بنی	ز	فصل	د	دهن
ح	ابو عمرو	ط	البغدادی	ی	العدلی	ط	حطی
ک	الشیخ	ل	الدینوری	م	ذکر الشیخ	ک	کلم
ن	عاصم	ص	بکر و	ع	الکوفی	ن	نضع
ف	الکوفی	ض	القتبی	ف	الکوفی	ف	فضق
س	الکوفی	س	الحاکم البغدادی	ث	البغدادی	س	مرث

خاقان <sup>م</sup> اذ البصر بون والكوفون يقال غراف  
واذ اجمع اهل مكة والمدینه بقوم میان واذا اجمع الحجاز  
والشامیون يقال عامیه واذا اجمع العراقون والشامیون  
یقال ساری والله اعلم <sup>نظیر</sup> رقم قازبان خوش الحان  
ایچین و وضع کرده اند عینا آ اول نشانه نافع  
بسیار لون ج و دش بدان ی ابن کثیر و م بری  
ز بود قبل ضیح ز با ح ابو عمرو ط بود در  
ی نشان دان ز سوره کل ابن عامر و هشما  
م آمد نشان بن ذکوان ن بود عاصم نجشیر  
ص بکرو ز حفص ع نشا ف بود حمز خلف ضا ش  
فی خلاد فارسی قران ر کسائی در ش ابوالحارث  
ت علامت در کرد و فکدا ز این مر اتفاق بود  
در میان جمیع استادان عاصم حمزه و کسائی را  
حرف ت دان علامت نشا ابن عامر چه شد باین سه  
ذبا شد نشانه ایشان باز این کثیر با هر سه



ظ بود بعلل علامت	ضم چه گشتند هر که با او
رمز ایشان توغ رامید	حرفش دار کسائی حکم
شعبه با هر دو صحیح شد یک	بدل از شعبه چون که محض
رمز باشد صحیح نقصان	نافع و این عامر آمد باز
عم نشان رمز زره ایقان	نافع و بن کثیر با ابو عمر
بیشک آمد سما نشان بران	باز این کثیر با ابو عمر
حق بود رمز در جمیع آن	این عامر هر بن هر دو پیشد
نفر آمد نشان هر سه عین	باز این کثیر با نافع
حرفی آمد نشان اسنان	با کسائی و عامر و حکم
حصن باشد چون نافع آمد	رمز نشان ناز اشوان بر
بینه نایب و جهد بخوان	و اما قرآءة ثلثه اخیر اول
ایشان ابو جعفر المدینست	و قرائت مثل نافع المدینست
و در او ای عمیس بن وردان	و سلیمان بن جاز است
دوم ایشان یعقوب البصری	و قرائت او مثل قرائت
ابن عمر و بصریست	دو راوی و پیش و روح است

ایشان خلف البغدادی والکوفی است اصل از نجاشی  
 وقرائشان مثل قرائت حمزه است و دو زواوی استحق  
 وادرس است والله اعلم

في الثلاثة هذا القراء الاخير				
ج	المسند ابو جعفر	ع	قرايش عليه بن	جم
ب	البصير يعقوب	ب	كس قرايه	حه
خ	الكوفي خلف	سح	اسحق	سه
ايضا في الثلاثة على اسم القراء				
ث	المسند ابو جعفر	خ	قرايش عليه بن	ن
ظ	البصير يعقوب	غ	كس قرايه	ش
و	الكوفي خلف		اسحق	سه

بدانکه چهار ریزد بکر هم هست که در میان صورتها نوشته  
میشود و آن مَر و کَر و خَع و خَعْمَا اما قرعنی با تا کدشت  
و کَر یعنی از جمله مکر داشت و اگر چنانچه قرار در قرعنی <sup>الخط</sup>  
داشته باشند اسم آنها بشکلهای مخالف هستند و از خربت  
مینمایند و اگر آن مخالف یکی باشد بنویسند خَع یعنی  
مخلاف عنه و اگر دو کس باشند بنویسند خَعای یعنی <sup>خط</sup>  
عنه ما و دیگر جای بشکلهای بیان اماله است انکر اماله او  
بین بین باشد مؤخر بنویسند با فاصله و او سها  
تا از یکدیگر جدا شوند **الباب السابع** در بیان  
رسم الخط قرآن و کیفیت و وصف بران و الفرق بین الضاد  
و الظاء و بیان اسامی رموز و روای و احوالات قرآن  
و سند قرآن مؤلف است بدانکه عاصم در حال وصف  
تابع رسم الخط است هر کلمه که بباء طولانی نوشته شد  
است مثل رحمت و نعمت و سنت بباء و وصف میکنند که  
بباء مد و نوشته شود مثل نَجْمَةٌ و اِحْدَةٌ بباء و وصف

میکنند و هر کلمه بلفظ جلاله و بلفظ ربیاضا فرشته  
 باشد بنشاء دراز است و کلمه رحمت در جمیع قرآن بها  
 است الا در هفت موضع در بقره و اعراف و هود و زور  
 و مبرم و در رد و موضع زخرف و نعمت در بازده موض  
 در بقره و ال عمران و مائده و لقمان و فاطر و ذکر  
 ابرهیم و سه در اخر مثل سنت در بیج موضع در انفاء  
 و غافر در فتح و سه در فاطر و لیکن در فتح خلافت است  
 امرات هر جا که مضاف بزواج باشد در هفت موضع  
 در زال عمران و قصص و در یوسف و سه در تحریم  
 کلیت در بیج موضع در انعام و اعراف و مؤمن و دو  
 در یونس معصیت در رد و موضع مجادله مر ضات  
 در رد و موضع نساء و در یک موضع تحریم لغت در زال  
 عمران و نور شجرت در در خان جنت النعم ذکر و ائمه  
 ثمرات در حم سجده آیت در یوسف و عندکون فرقت  
 عین در قصص آیت عمران در تحریم غیابت در رد

موضع یوسف علی بنیث منه در فاطر فطیرت الله در  
روم بقیث الله و در هود و لاث حین در ص لاث  
در یح جمالات در رسالات هیهات هیهات در مؤن  
یا ایت و ذات در هر جا که واقع شود و هر کلمه از ترا  
و ابان و جالات که بصیغه جمع نوشته میشود بنا  
طولا نیست و اگر بصیغه مفرد نوشته شود بهاء  
مکتوب خواهد بود و دیگر حرف کلماتی اند که مکتوب  
نوشته میشوند و آن لام جاره است در ساء مال الاء  
و در کف مال هذا الکاب و در فرقان مال هذا الرسول  
و در معارج قبال الذین عاصم درین مواضع بر لام وقف  
میکند نه بر ما بخلاف ابی عمر و کسائی و کلمه اینه المؤمنون  
در نور و اینه الساجد و زخرف و اینه الفقلان در  
الرحمن عاصم بیالف وقف میکند بخلاف ابی عمر و کسائی  
و کلمه و بکان عاصم درین دو موضع در اول بر نون  
بر ثانی بر هاء نه بر یا بخلاف کسائی و نیز کاف بخلاف ابی



وَلَا تَقُولَنَّ كَيْفَ يَدْرِكُهُ بِالْفِ زَائِدَةٌ بِمَشْرِ زَائِدَةٌ بِمَكُونِ  
است و کلمه اِنَّكُمْ لَشَهَادُونَ در انعام و کتابتون  
در نمل و عنکبوت و لتکفرون در حم سجده و در غنبر  
چهار موضع بی با مکوینت و کلمه اِنَّنا لَمُحْرِبُونَ در نمل  
و اِنَّنا لَتَائِدٌ و کوا در صافات بیبا است و کلمه اِنَّنا  
واضع بیبا است و کلمه اِنَّنا لَمُحْرِبُونَ در ال عمران بیبا  
و در اِنَّنا لَمُحْرِبُونَ در انبیا خلافت و کلمه اِنَّنا در  
شعرا بیبا است و در اعراف بیبا اِنَّنا لَمُحْرِبُونَ در  
اشعرا در صافات خلافت و دیگر کلماتی چند  
هستند که در رسم الخط ایشان بواو و الف است مثل  
الْمَلُوءُ الَّذِينَ و یا اِنَّها الْمَلُوءُ در سه موضع نمل و کلمه  
مَا نَشَاءُ در هود و اَنْبِیاءُ و ما کانُوا در انعام و اَمْ لَمْ  
شُرکُوا در شوری و شَفَعُوا در روم و شعرا و  
الضَّفَعُوا در ابرهیم و مؤمن و عَلِمُوا در شعرا و عَلِمُوا  
در فاطر و بَلُوا در دخان و اَلْبَلَاءُ در صافات و عَوُّ

در مؤمن و برتر آید در ممتحنه و دیگر بعضی از افعالند  
 که در بعضی مواضع رکن الخط ایشان بواو و الف مکویند  
 مثل یَنْبَغُوا در محل وائوکوء اَوْظَنُوا در طه ویدد  
 در نور و یَعْبُوا در فرقان و یَنْشَوُا در زخرف و یَبْدُوا  
 و یَنْبَغُوا در هر جا که بنیابند الا در سوره توبه بنیابند  
 کفروا که با الف است و در نوشتن واو درین مواضع  
 بجهت مناسبت ضمه قبل است که از جنس واو است ایما  
 جِئُوا و اذْ لَکَ جِزَاؤُا در مائده و جِئُوا و سَبَّحُوا در  
 شور و ذلک جِزَاؤُا در حشر بواو و الف مکویند ایما  
 در جزاء الحسنى در کف و جزاء من تَرَکَی در طه  
 خلافت و کلمه یَدْعُوا و تَدْعُوا و اَدْعُوا و رَجُوا و یَبْلُوا  
 و یَبْلُوا و سَأَلُوا و اَسْکُوا و یَرْبُوا و لَیَعْفُوا هر جا که بنیابند  
 بواو و الف مکویند یا اینکه صیغه مفردند غیر آن یَعْفُوا  
 عنهم در سوره که بیالف مکویند و جِئُوا و یَأْتِیْکَ  
 صیغه جمعند بی الفند سعودر سبأ و عودر فرقان



وَتَبَوُّوا الدَّارَ دَرَحْشَرِجَ الفند وَاوَلُوا اجْتِمَاعًا وَقَعَ بَاوَاو  
وَالْف مَكُوبَاتٌ كَلِمَةٌ ذُو بَابِ الْف مَكُوبَاتٌ لِأَدْرَجِ  
مَوْضِعٌ لَدَى عِلْمٍ دَرِ بِيُوسُفَ وَذُو الْعَرْشِ ذِكْرُ مُؤْمِنٍ  
وَلَكِنْ مَغْفِرَةٌ وَذُو عِقَابٍ ذِكْرُ سَجْدَةٍ وَذُو الْفَضْلِ  
دَر حَدِيدٍ وَذُو الْعَرْشِ دَرِ بَرُوجٍ وَذِكْرُ كَلِمَةٍ أَوْلَى لَكَ  
وَاوَلُوا أَوْلَى وَأَوْلَاتٍ يَبْتَنُّونَ زَلَامٌ وَذَاوَا مَكُوبَاتٍ  
أَمَّا بِي ذَاوَا خَوَانِدَه مِيشُونَد وَكَلِمَةٌ يَا بَنُوؤُمْ دَر طَه وَ  
إِلَى الْجَوَّةِ دَر مُؤْمِن بَوَاوَا اسْتِ كَلِمَةٌ صَلَوٌ وَزَكَاةٌ وَ  
مَشْكُوفٌ مَرَجَاوَا فَع شُونَد بَوَاوَا مَكُوبِنَد لِلتَّخِيمِ مَكْرَانَكِ  
مُضَافٌ بِضَمِّ زِيَابَشَنَدَكِ دَر بِنِ هُنَاكَ مَكُوبٌ بِالْفَخْوَانِدِ  
بُود مَثَلُ صَلَاتِهِمْ وَصَلَاتِهِ وَحَيَاتِنَا وَحَيَاتِكُمْ وَحَيَاتِنَا  
زِيَرَا كِه مَرَكَاهُ مُضَافٌ بِغَيْرِ ضَمِّ زِيَابَشَنَدِ مَثَلُ صَلَوَاتِهِمْ  
وَصَلَوَاتِهِمْ الْإِنشَاءُ مَكُوبٌ بَوَاوَا خَوَانِدِ بُو دُو دِ بَكَرَاذِ  
أَفْعَالٌ كَلِمَاتٍ چِنْدِ هَسْتِ كِه لَامُ الْفَعْلِ اِبْتِئَابِ  
اجْتِمَاعِ سَاكِنِينَ اِفْتَادَهْ اسْتِ وَدَر كِتَابِ تَرْجُمَانِ

دان در پنج موضع است بدع الاثنان و تعج الله بنا  
 و اسر و بدع الداع و فر و سددع الزبانية و علق  
 و نفع المؤمنين در بوفن اما در کلمه بوم بابت لا تکلم  
 در هود حذف لام الفعل کرده اند با آنکه اجتماع کنیا  
 شده است و دیگر نه کلمه است که بصورت همره مکو  
 ولاء الارض ذال عمران و فيها ذت در نخل و الخبث  
 در نخل و دیگر کلماتی چند هستند که بعضی ذوات  
 الواوند و بعضی ذوات الباء یعنی الفی که منقلب است و  
 با از یا باشد اما ذوات الواو بر دو نوعند اول آنکه  
 بالف مکتوب مثل آنکه دعا و عفا و فلا و علا و بین  
 آنکه مرهوم بیاء است مثل ضعی و ضعیها و دحیها و القو  
 و طعمها و ثلثها و سبی و زکی و دنی و ذوات الباء  
 نیز بر دو نوعند اول آنکه مرهوم بیاء است مانند رعی  
 وانی و انت همکد و دوم آنکه مرهوم بالف است مثل عصا  
 و الاقضا و اقضا و طفا و ضابط در دانش ذوات الواو

والیاء انت که هرگاه فعل را متصل گردانند بضمها همچو  
وسکات معلوم کرد مثل دَعَوْتُ وَرَمَيْتُ وَفَضَيْتُ  
و در اسم به تشبیه گردانیدن معلوم میشود مثل هَذَا  
و عَصَوَانُ وَكَلِمَةُ ابْنِ وَرَأَى هَرَجًا بِأَشْدَ بِنَا مَكُونِ  
و دیگر کلمات مقطوعه در رسم الخط بنوعی است که بیجا  
میشود کلمه اَمْ مَنْ يَكُونُ در فناء اسر در توبه خَلْفَنَا  
در صافات بَابِي اَمَّا در حم سجده مقطوع است و  
ان ناصبه از لاء نافية در کلمه اَنْ لَا اَقُولُ وَاَنْ لَا يَسُو  
در اعراف وَاَنْ لَا مَلِجًا در توبه وَاَنْ لَا اِلَهَ وَاَنْ لَا تَقْدُ  
در هود وَاَنْ لَا تُشْرِكُ دَرَجِجَ وَاَنْ لَا تَقْبُدُوا دَرَجَتِي  
وَاَنْ لَا تَعْلُوا در دخان وَاَنْ لَا يَشْرِكُنَّ در ممتحنه وَاَنْ لَا  
يَدْخُلْنَهَا در نون و کلمه يَوْمَ هُمْ دُو در مؤمن و بیکه  
در نازعات و کلمه اَبْنِ مَا تَكُونُوا در بقره و نَا اَعْبَادُ  
اَبْنِ مَا كُنْتُمْ در اعراف و مؤمن و حد پد اَبْنِ مَا تَقْفُوا  
در آل عمران و اَبْنِ مَا كُنْتُمْ در مزیم و کلمه فِي مَا صَلُّنَ



مخزن تو ادرال عمران یعلم در حج یكون در الحراب اسود  
حدید کلمه الا تفعلوه در انقال الا کفوا الا نصری  
در توبه الا تغفیر در هود الا نصری در یوسف  
کلمه فا لم یسبوا در هود کلمه تم و یمن و عم در  
قرآن متصل اند و چون ان ناصبه ضل مضارع بلا رسد  
متصل باید نوشت مثل لیل و همچنین ان شرطیه چون  
بلا رسد بخوا الا تغفیر و نحوه کما و چون بکلمه نارسد  
بیز متصل باید نوشت مثل انا ترین و انا نافع و کلمه  
الذی الی و الذین بیک لام مینویسند بخلاف الذین  
و اللتین که از برای تشبیه است بد و لام مینویسند  
فرق این بین الجمع و التشبیه و خفت در لفظ جمع اولی است  
و ان شاء در قرآن هر جا که واقع شود ان شرطیه را ان شاء  
که فعل است جدا مینویسند و در مانند لفظ ابرهیم و  
اسحق و رحمن الف مینویسند و همچنین ال و کلمه ایا هم  
که واقع شود الف مینویسند جهت کراهت اجتماع دو باید

کتابت بلی یکدیگر و لفظ تجانا هر جا که باشد بالف نویسد  
 که ملتبس به نجینا شود که متکلم مع الغیر است و عمده در  
 رعایت و رسم الخط رفع التباس است چنانچه در اولتک  
 و انویسند جهه رفع التباس به التیک و همچنین هداانا  
 تا ملتبس به دینا شود و لفظ تعنی الا یا ت ذکرین  
 بیبا و ما تعین التذرد ذکرین با مکتوبت و الاصل  
 فیها واحده و پوشیده نماند که چون کلمه این در میان  
 دو علم واقع شود بطریق که صفت علم اول باشد بالف  
 نویسند مانند علی بن مرتیم یعنی ای عیسی که صفت نو  
 ایست که پسر مرتیمی چون خبر واقع شود بالف نویسد  
 مثل و قالک الیه و ذکر عزیر و انزل الله درین صورت خبر  
 واقع شده از لفظ عزیر و نکته اشستکه چون صفت  
 موصوف در حکم یک کلمه است در تردیح و بان کن  
 هر یک از مبتدأ مستقلند الف نویسند تا مشعر بانفصال  
 باشد و کلمه تم اشوار همچنین مکتوبند از برای

انکه وقف کنند در تم ایستخوانند و همچنین  
در فی السمواینا شویجی که چون ذکر التهورات  
وقف کنند اینویجی گویند بخلاف الذی اؤمن  
که چون وقف کنند بر الذی اؤمن گویند کله  
و اؤایه متشاهرا بی و او نویسد انا  
ملتبس به او نواشد و بر اهل علم و دانش  
مبهرن و روشن است که رعایت رسم الخط  
کتابت و قرائت ضروریست و حدیثی در  
این خصوص وارد شده است و مخلفان  
ضرری و نقصی ثواب تلاوت نمیرسانند پس  
اولی و انسب آنستکه اگر در صیغه جمع مثل  
جاوا و امثال ان الف نوشته باشند و هم  
چنین در هر جو و یبند و که صیغه مفرد  
است بی الف نویکند و موافق رسم الخط  
هم نباشد حک بی فایده و اصلاح بیرون از

قاعده نکنند و قرآن را از مالیت بیرون نبرند  
پس کسانی که غارون بعلم قرائت باشند قرائت  
از روی علم و دانش ملاحظه نموده بنوعی  
که فسادی در معنی و خللی بنظم قرآن بهم  
ترسد وقف خواهند کرد و صاحب کشف  
گفته در قوله تعالی ما اهدنا و احواته که  
لام را من فصل نوشته اند در مصحف عثمانی  
و حال آنکه خلاف قواعد عربیه است لان  
خط المصحف لا یغیر و نیست این جمله خلاف  
مکر از پیسوادی ثالث و خر مریدان او از باب  
رفو کردن غلط او جواب تراش میکنند و باید  
بجدیت شریفان قرآن کما یقرؤا الناس حتی یفوم

القائم اه عمل نمود چون علم رکن الخط

چندان ضرور و لازم نبود بجهت و

اهل فن قدر بیان مذکور

شد



الباب الثامن في كيفية اقسام هجره وبيان  
حقيقه و تخفئه آن و بجمل ذکر محکم و منشا به و  
نامح و منسوخ و عام خاص تکلیف است بدانکه هجره  
الف مترک گویند و آن برد و قسم است قطع و وصل  
اما هجره قطع مثل هجره باب افعال که در درج  
کلام و هجره وصل ساقط نشود مثل واقاموا  
الصلوة و اتوا الزکوة که قطع میکند و میبرد ما  
قبل خود را از آنچه بعد از اوست و هم چنین هجره  
واحد متکلم هم قطع است و در حالت وصل بنفشد  
مثل استجب لکم و اذکرکم و غیر ذلک و هجره  
استفهام نیز برای قطع است و در وصل ساقط  
نمیشود مثل استکبرت و نحو آن و هجره جمع نیز  
در وصل ساقط نمیکرد مثل امواکم و  
انفسکم و نحو آنها و هجره که اصل کلمه است در  
درج کلام ساقط نمیشود مثل هجره امر و اجر و نحو

الها واما هززه استنبز في وايمه بعل همه قره بقطع  
 ميخوانند مكر و درش كه يك راوي نافع مدنيست كه  
 بوصل هززه ميخوانند باقى هزرات كه خارج از هزرات  
 مذكوره از برآي و وصل است مثل اعف دفا  
 عفا اعفرد و اعفركنا انصر د رفا نصرنا هزرا  
 كه در او ابل فعل ماضى ثلاثى مزيد فيه واقع شوند  
 غير از باب فعال مثل هززه اكشبت در ما اكشبت  
 وهززه استغفرد و استغفر لهم و التوسل وهززه  
 انصرفوا در تم انصرفوا وهززه اطشوا در و  
 اطشوا بها و امثال اينها كه در تلفظ و عبارات  
 ساقط ميشود جميعا هزرات و وصل اند وهززه  
 تعريف نبرد درج كلام ساقط ميشود مثل هززه  
 الحمد لله چون حرفى ببران بياورى و كودى و الحمد  
 لله در بين صورت هززه ساقط است و همچنين  
 الحاقه و القارعه و العاديات هززه تعريفند در

حالت وصل ساقط میشوند و اما همزه محققه  
و مخففة بدانکه هرگاه دو همزه در یک کلمه جمع شوند  
عاصم همه جا بتحقیق خوانده الا کلمه **ء اعجبتی** در  
فصلت بکر تحفوق همزه تین و حفص بن شہیل کالالف  
یعنی همزه ثانی را تهیل میکند بچیزی که نه بکسر  
باشد نه الف و کلمه **اذہبتم** در احقاف و ابن بونہ  
**احد** در آل عمران عاصم بکماله بیکهمزه خوانده و کلمه  
**ان کان** در تون و **امستم** در اعراف و طه و شعرا  
بکر همزه تین با تحفوق و حفص بیکهمزه میخوانند او که  
همزه وصلی واقع شود میان همزه استنفاها و لام سنا  
و ان در قرآن شش جا است که همزه استنفاها با الف  
و لام تقریف جمع شده و همزه و الف لام تقریف بدل  
بالف کرده اند و ان کلمه **ء الذکر** تین در رد و موضع  
انعام و آلان در رد و موضع بوش و **ء الله** در تین  
و مثل که درین مواضع با اتفاق همه قراء مد واجب است

باشد چنانچه رفع الفاء ساکنین و جمیع قراءت متفق اند  
 و تهلیل و مراد از تهلیل همزه ثانی را کالافتا ذکرند  
 است تهلیل در اصطلاح قراءت همزه ثانی را میان  
 همزه و الف خوانند منت هر کجا همزه اول مضموم یا میگو  
 یاشد و اگر دو همزه در دو کلمه همسر کنند مثل <sup>لا</sup> قنوه  
 لان کنتم و جاء اجلهم و نحو ذلك غاصه همه جاهرند  
 همزه را بحقیق خوانده و فرقی در باین همزه و الف <sup>همزه</sup>  
 است که آنچه بقول حرکت و اعراب میکند همزه است  
 آنچه نمیکند و همیشه ساکن است پیران الف است  
 غیر همزه دان الف است کن <sup>مدا</sup> بوسه ازاد <sup>همزه</sup> و حقیران  
 در او کونند لام و همزه اقل و بعد و فاست  
 محرابا یعنی محراب قضای حلق است بقشر دن و از <sup>همزه</sup>  
 به تبر کرده اند از چنانچه ترغ ان از ان مکان و اصل در  
 محقق است در حال تلفظ اکثر اهل حجاز و قریش مثل  
 نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و تحقیق همزه فان ماده <sup>همزه</sup> است

عزراة الفاء

عن اهل الحجاز وحديثي در تخفيف همزه نقل نموده اند  
من طريق خمران بن اعين عن ابي الاسود الدائلي عن ابي ذر  
قال جاء اعرابي الى رسول الله فقال يا نبي الله قال انت  
بيني الله لكن نبي الله واحكام همزه بساواست ايجز  
تخفيف همزه بيان ميشود چها راست اول نقل حركة  
همزه است بما قبلش كه ساكن صحيح وغير حرف مد است  
و خود همزه را ساكن كردن مثل فدا فتح و قل احي  
وقل ان كنتم وان قرئت نافع است از طريق و كرت و  
عاصم در سوره حجرات در لاسم الفسوق حركة همزه  
اسم را بلام داده و همزه را حذف كرده دو هم ابدال  
همزه ساكنه است مجزبه مد بيه حركة ما قبلش از جنس  
خودش باشد قبلها الفاء بعد الفتح نحو و امر اهلك  
و واو بعد الضم نحو مؤمنون و باء بعد الكسر نحو  
وان قرئت ابي عمرو است ستم ششم ميل بين بين است  
يعني او را حرفي كرده است كه مخرجش ميان همزه محققه

وینا حرف مد تیکه بجائز حرکتش هرگاه متفق نباشند  
 هنزه در فتح سهیل میکند هنزه ثانیه نافع و بر کثیر  
 و ابو عمرو و هشام و الباقون یحذفونها چنانچه اسقاطا  
 هنزه اول است بدون نقل و ان قرئت ابو عمرو و هشام  
 و الباقون بالتحقیق فیها و خلیل مخوی باسقاط هنزه  
 ثانیه قائل شده است و اما محکم و متشابه ناسخ  
 و منسوخ و عام و خاص بدانکه ایات قرآن برشش  
 قسم است محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و عام و  
 خاص اما محکم ایة را گویند که ظاهر لفظش صریح باشد  
 تام و تمام بمعنی موضوع له کند بدون نا و بلی و  
 تکلفی مثل قوله تعالی **اَوَلِهٰکُمْ اِلٰهٌ وَّاحِدٌ اِلَّا اِلٰهٌ**  
**اِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ** و اکثر قرآن ازین قبیل است  
 اما متشابه پس ایة ایست که بدون نا و بلی و تکلف  
 و ترتیب قواعد اصولیه و فوائین عقلیه اویند  
 بیهیئت معنی نرا بخویکه موافق اعتقادات حق باشد

توان فهمید و لفظ از چند وجه از معنی باشد و هر  
طایفه از ظاهر لفظ آن مدعای خود را بیابند  
انصورت مر اهل حق را توقف نمودن و رد نمودن  
بر اینست *فِي الْعِلْمِ ضَرُورٌ* باشد چنانچه در کافیه  
شده است که از احکام امری هست که رشد و  
صلاح آن شکار است پس متابعت آن واجب است  
و امری هست که کراهی آن ظاهر است اجتناب از  
آن نیز واجب است و این هر دو امری است که از  
ایات و احادیث محکم معلوم شود و امری هست  
که مشتبه است باید که بر گردانیده شود علم آن  
خدا و ازین قبیل ایات نیز در قرآن مجید بسیار  
مثل قوله تعالى *وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ دِيْلَةٌ*  
پس کسیکه از اصول عقاید بهم نداشتند باشد  
بآدله و براهین حقه بر خود ثابت نکرده باشد که  
خدا کسی را گمراه نمیکند که در تفسیر این آیه عاجز و محنت

بسوی آنکه از معصوم علیه السلام استماع  
 نماید و بعضی از معتبرین آورده اند که دلالت  
 الفاظ قرآن بر جمیع معانی مقصوده با تسبیل مطابقت  
 است بخوبی که لفظ احتمال معنی دیگر بغیر از معنی مقصود  
 ازان ندارد یا محتمل معنی غیر از آن تیر هست شوا و لا  
 نصر خوانند مثل وَالْهَكْمُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ وَقَسْمٌ ثَمَانِي كِه  
 دلالت بر معنی مقصود و غیر مقصود دارد با دلالت  
 آن بر همگی معانی محتمله مساوی است با آنکه نوع و  
 مجل گویند مثل قوله تعالى ثَلَاثَةٌ قُرُونٌ وَنَوْعٌ دِيْمَا  
 یعنی آنکه دلالت آن بمعانی محتمله بتفاوت باشد  
 از آنست بمعنی باج ظاهر گویند مثل وَلَا تَنْكِحُوا  
 نَكَحَ آبَاءَكُمْ مِمَّنْ نَسَبًا وَنَسَبٌ بِمَعْنَى مَرْجُوحٍ مَا  
 خوانند مثل بِئَا لَلَّهِ فَوْقَ أَيِّدِنَا بِمَنْزِلِنَا چهار  
 قسم نصر و ظاهر را محکم گویند و مجل و ما اول امتثالا  
 اما تا نسخ و منسوخ دو پایه انداز برای دو حکم غیر



بکدی بکدی نازل شد باشند در وقت که یکی از آنها  
حکمی آورده باشد و بعد از آن دیگری حکمی دیگر  
و مردم لازم باشد پیروی حکم ثانی و ترک حکم  
اول پس حکم ثانی را ناسخ و حکم اول را منسوخ  
مثل آنکه در اول اسلام امر شد بر رسول خدا که  
با کفار بمضنون لکم دینکم ولی دین عمل نماید  
بعد از قوه و نضح اسلام بمفاد آیه قَدْ اَنْتَلَخْنَا  
الْحُرْمَ قَاتَلُوا الْمُشْرِكِ حَيْثُ وُجِدْتُمْ و هم با ایشان  
معامله نماید پس آیه اولی منسوخ شد با آیه ثانیه  
و منسوخ بر سه قسم است اول منسوخ المعنی که چنانچه  
مذکور شد لفظ آن در کلام است و امر بخواندن  
آن شده است از جمله قرآن است لیکن معنی آن را  
نباید بعمل آورد مثل آیه و علی الذین یطیقون قوه فدیة  
طعام مسکین و امر بقیلة و محو بدل آن و بعضی از  
مفسرین گفته اند که بکصد و چهارده آیه است

از پنجاه و چهار سوره که منسوخ است بنا ایة اقلوا  
المشیرین کافه که از ایة الشیفه کویند و هم  
منسوخ اللفظ وان ایا فی است که دیار حضرت  
ولایت ماب امیر المؤمنین علی علیه و عداوت  
اعداء انجناب نازل شده و ملاعین صحابه از میان  
انداخته اند و ما ما موردیم که لفظ انرا تلاوت  
نکنیم بلکه معنی انرا که دلیل بر امامت ائمه علیهم  
السلام اعتقاد داشته باشیم و بعین بیان و هم  
و در جواهر التفسیر آورده که از جمله این قسم است  
منسوخه این ایة است که الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ إِذَا  
زَنِيَا فَارْجُوهُمَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ <sup>مَنْ</sup> تَلَاؤُهُ مَكْنُوحٌ  
است و حکمش باقی سیم منسوخ المعنی و اللفظ  
وان ایا نیست که در بعضی موااد نازل شده  
بعین اسقاط تلاوت آنها منسوخ گردیده و  
ان نیز ظاهر نیست که بعین او قداما عام ایست

که مورد نزولش امور کل خلاص باشد واحدی در آن  
 احدی یا طائفة بمضامین آن ما مور و مخاطب باشد  
 و نقلی بزمان خاصی نداشته باشند مثل قوله  
 تَعَالَى وَاقْبِمُوا الصَّلَاةَ وَأَتُوا الزَّكَاةَ وَغَيْرَهَا وَعَمَّا  
 نیز بر سه قسم است عام اللفظ و المعنی چنانچه  
 مذکور شد و عام المعنی خاص اللفظ مثل خطابها  
 که بمخصوص پیغمبر وارد شده یا د بگری لیکن بمثل  
 مردم در ما مور به آن شریکند مثل و کوفتری  
 وَاقْبِمُوا الصَّلَاةَ وَغَيْرَهَا وَعَمَّا اللفظ خاص المعنی مثل  
 ایست که در شان حضرت ولایت ما بامیر المؤمنین  
 علیه السلام یا مخصوص یکی از صحابه بلفظ جمع  
 نازل شده کقوله تَعَالَى اٰتَمُوا وَلِيَكُمْ دَاللَّهُ وَرَسُولُهُ  
 وَالَّذِينَ اٰمَنُوا الَّذِيْنَ يُضِيْمُونَ الصَّلَاةَ وَيُوْتُونَ  
 الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ که با تفاق ثابت است  
 که مراد از الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اَنَا بَاخِر عَلِيٍّ مِنْ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لا غیر و از این قبیل دنیا است اما خاص در این مرتبه مخصوص است  
در ماده خاصه یا شخص خاصی یا زمان خاصی نازلند  
و بیکر از زبان دخیل نباشد نه بحسب لفظ و نه بحسب  
انتهی و نباید دانست که جمله فرزند در باب اهل بیت رسول  
خدا و دوستان ایشان و ذم دشمنان ایشان نازلند  
و علم قرآن تمامه در نزد ایشانست لا غیر و بدینضمون  
اختیای در کتب معتبره هست که نقل افادین  
و جیره موجب طول است اما تکبیر در این سنت اهل  
مکه بوده نزد ختم قرآن و از این کثیر نقل شد و بعضی  
از برای همه قراء نقل کرده اند و صیغه تکبیر بنظر  
است که از آخر و بقول *أزاول سورته والضحی الخ* قرآن  
*الله اکبر ولا اله الا الله والله اکبر والله الحمد*  
نظم و فافضل الاعمال الا افشا مع الخم خلا و در تمامه  
از کبر و اقی الخ النایر و دفوا مع الحمد الخ المقان سلا  
دو آخر ضعیف بکیر سنت تابناک یا زده جاکشبه یا تکبیر لیل

منه  
فلولا باقار عذرة بركة ترهب عو من الحمد لله شدنا ابن  
وبعضی از قراء احتیاط کرده اند بعد از ختم قرآن بر  
فرائث عاصم تکبیر گفته اند این احتیاط بیفایده است  
زیرا که تکبیر دعا است و دعا و تکبیر ضرر و فساد  
بقرائت و ثواب تلاوت نمی رساند و الله اعلم

### الخاتمة

در بیان سند قرائت مؤلف استغنی ما  
سند قرائت المؤلف فاعلم انی قرأت بها  
القرآن علی سیدی و سندی و اسناد  
و والدی و هو القارئ المؤید و الفاضل  
و الحافظ المسجد الحاج السيد محمد حشره  
الله تعالی مع جده الامجد و هو قراء  
علی والده الماجد الحفی و الزاهد الحافظ الهمی  
و العامل العابد الثقی الا فاسید المهدی جعله الله

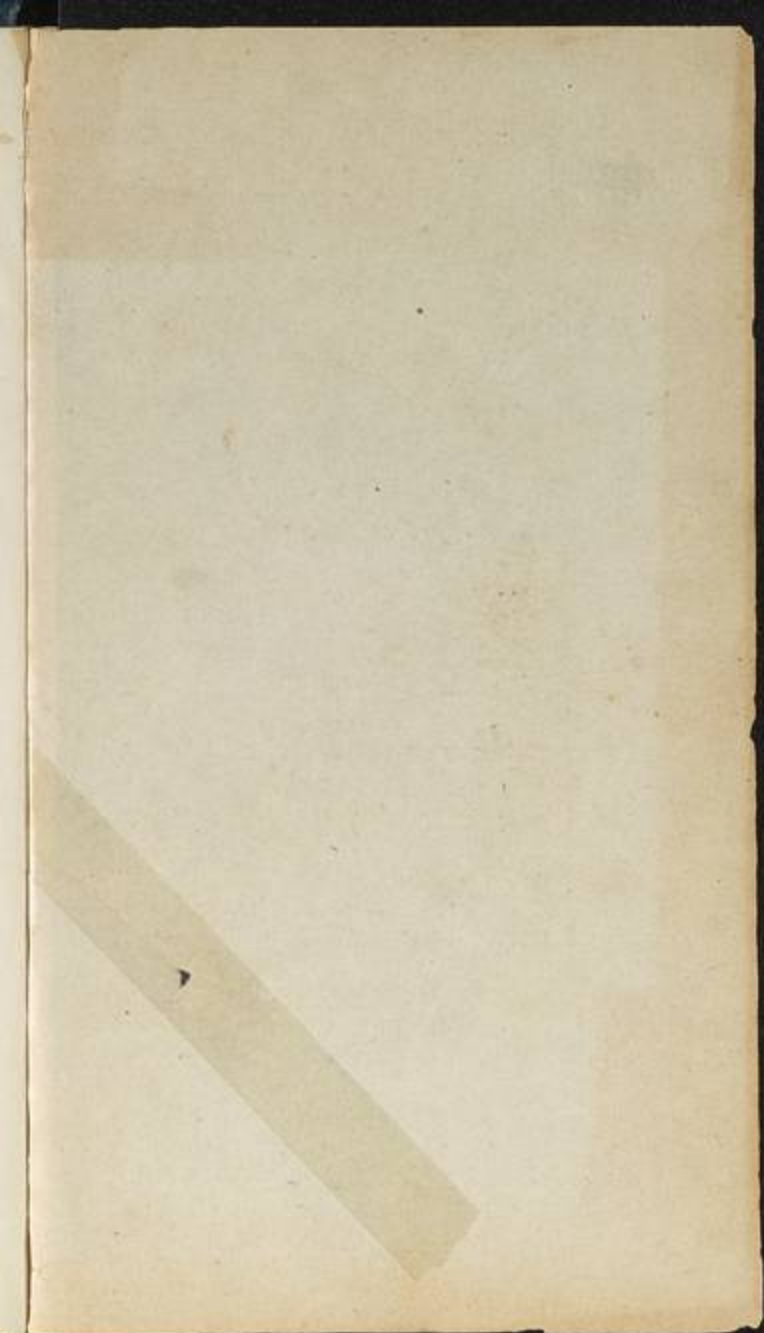
من رفقاء جد الحسين <sup>عليه السلام</sup> سبط وهو فرأ على ابنه الحافظ  
الفاضل البارع زين المضر بن المتبحر الأواه السيد  
القشاح ده وهو فرأ على عمه الأكرم والحافظ الأحنم  
السيد ضاهر وهو فرأ على ابنه الحافظ الأجل السيد محمد  
وهو على أسناده زين القراء وناج القدماء الحافظ  
البارع الحاج محمد ضاه التبر فاري وهو على جده عمه الآد  
على الشريف القاري وهو على السيد حسين المغربي وهو  
على الشيخ محمد المغربي وهو على الشيخ محمد الجزري وهو  
باربعة عشر على عاصم بن محمد له بن أبي الجود الكوفي الأسد  
وهو على أبي عبد الرحمن بن جيب السلمي وهو على امام  
المؤمنين ويعتقوا الدين أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه  
وعلى اولاده الالف النخبة والنساء والحمد لله رب العالمين  
برضا برضا فقه ارباب الفس واصحاب بيتهن بوشيد محقق  
نمانا دكه اصلاح كار مؤمنان ورعا بت خلط ايشان  
دره تزد اهل عرفان اعظم ارکان ايمانست بر فبا بچه

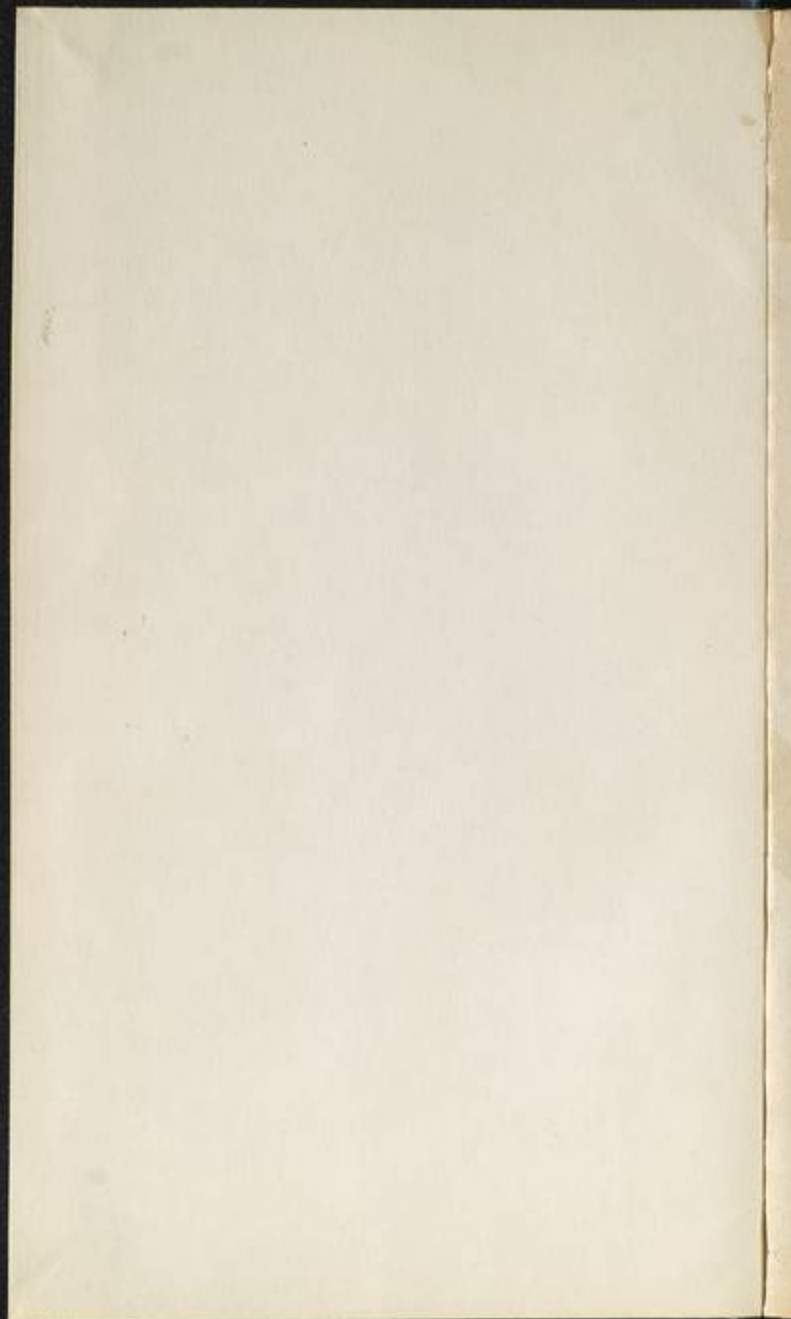
پوشی بر فضایح خموشی را بصلحا و متقیانست فلهم  
التماس این حقیر فقیر و این مدد کثیر التفضیل از علما و  
فضلاء و قرائه باطن خود را بنور معرفت و ظاهر خود  
بجلیه طاعت نور و مزین کرد اینده لیل و نهار است  
و چهاراد رکبند که در رضا الهی بسر کرده اندانستکه  
اگر سه کوی پا خطائی و یا غلطی یا ناملاهی در الفاظ  
و یا در قواعد مجویدی و افشده باشد و بر آن مطلع  
شوند بذبل عفو و اغماض عیب آنرا بپوشند و در  
اصلاح آن بقدر وسع بکوشند ان الله لا یضیع  
اجر المحسنین قد فرغ مؤلفه الفقیر من تألیف شوهد  
هذه الأوقات فی عیشة یوم الاثنين من العشر الأوسط  
من الشهر الثانی من السنة الثامنة من العشر التاسع من  
للمائة الثالثة من الألف الثانی من الهجرة النبویة علی هاجرها  
الألف لثاء و الخیة ذار الخلافة ناصر هذا طهر من اصحابها  
الله عن الحدان محمدا هل بنیة الطیبین الطاهرین

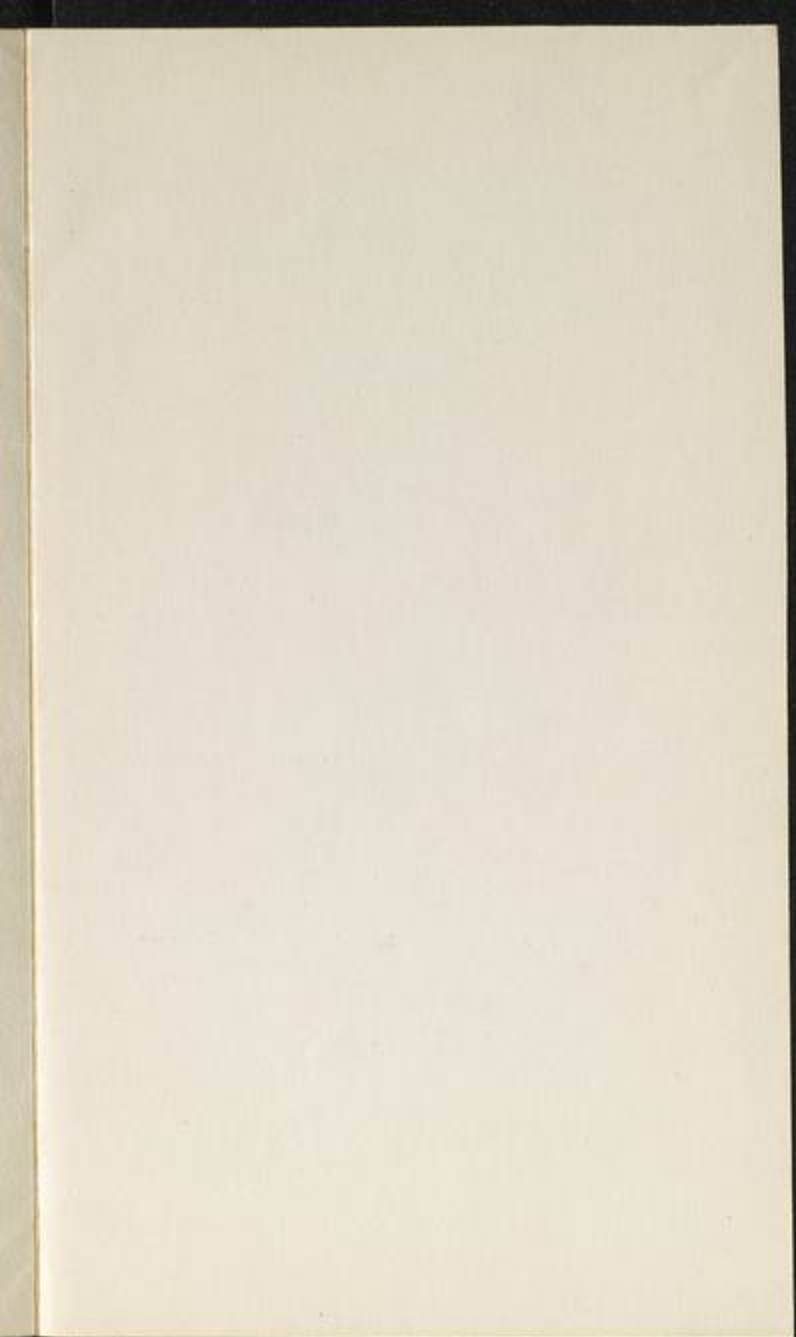
انير الشا و جيزه في ر علي  
وتنزل اقدية العيلاء علا  
بجود يد من مصنفات العيلاء علا  
لا الفجر من العالم الكافل و فريد  
يد الفضلاء العالم والحبر حيد  
السند المود قائله محمدي  
يهره والمهدت جينا اقامير  
الملقت القراء يد الر قاطبه و  
المدعوي كطاب فضان اي مؤمن  
وترا ك الله محبة الامست  
وتلا كند كلال المسد مسند  
و طسوط من انا شوق  
منفصل من كشي علم عامل  
كنا جواهر القراء كاحل الجوهري  
ان مسطور حيد من ان القابل  
حاشي حيد من ان القابل

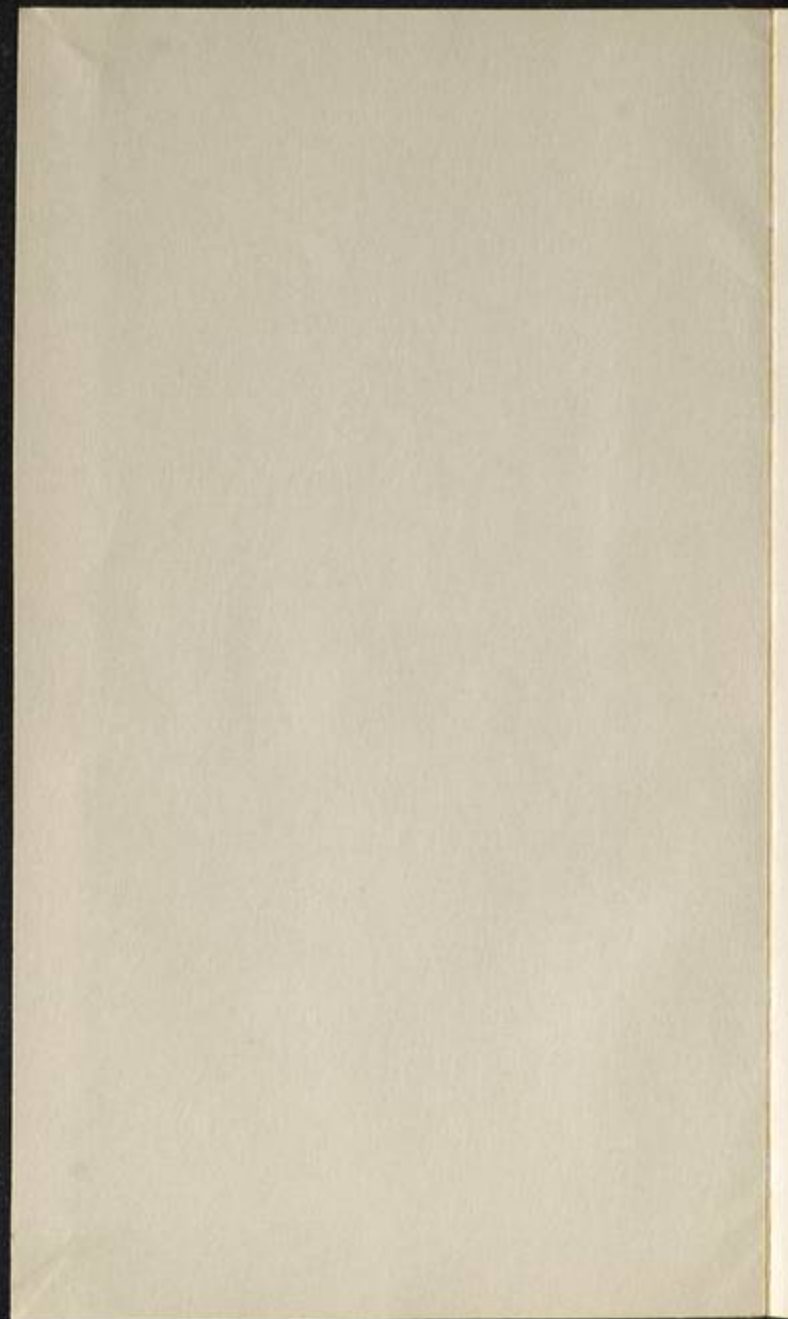


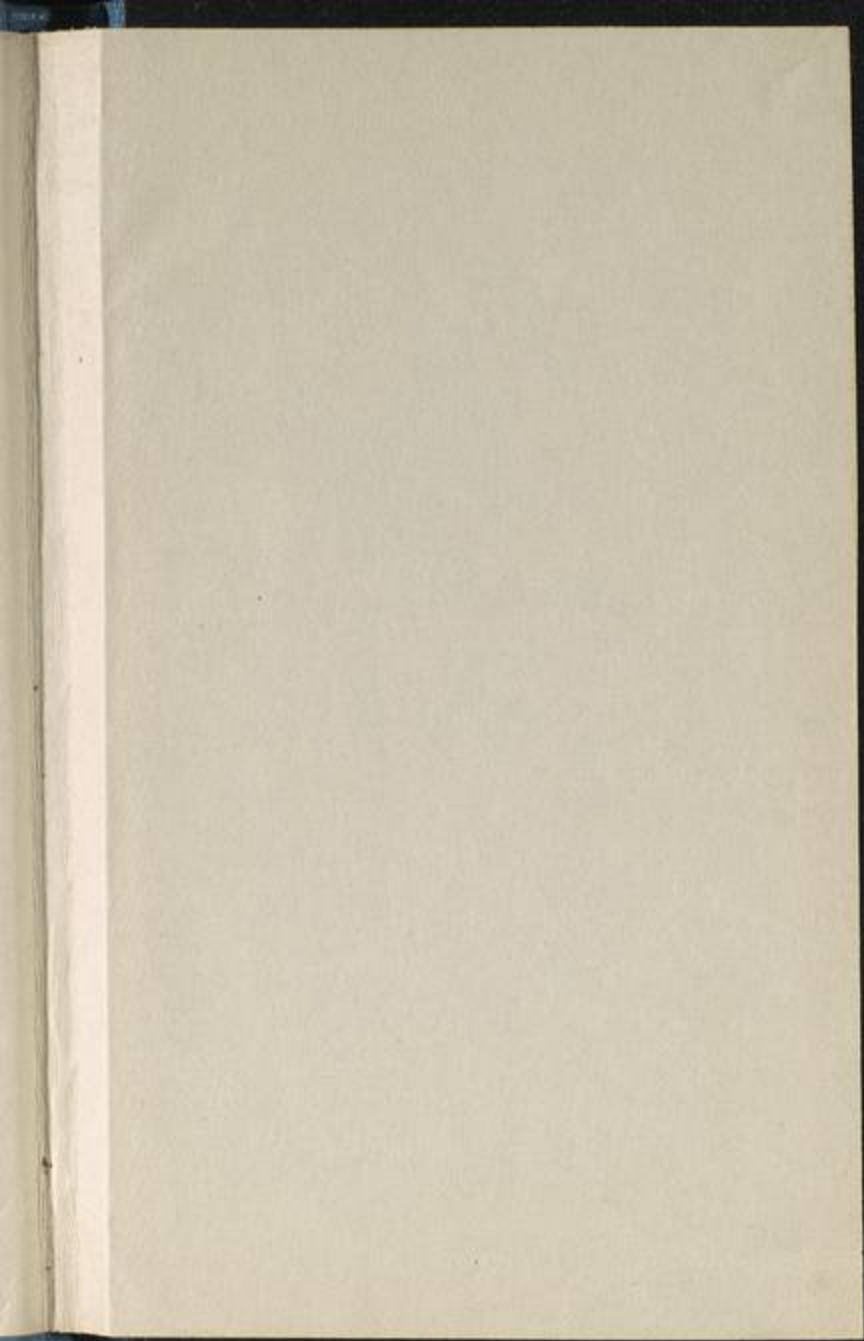
J. Barrett











893.7K84  
GT

NOV 30 1965

COLUMBIA LIBRARIES OFFSITE



CU59003898

893.7K84 GT

Tahyat al-Muhammady